

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

صرفی
فارسی قدھاری

المکتبۃ الحقیقیۃ

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

قرن ۱۲۰۴۹۳

المقولات المستطيرة

النظر امد العلوم والتجاربوها

الحمد لله على اصابته كتابه طالب نعمه نايما در بيان ضرر عن قول ابراهيم خراساني

قند هك



يطلب من

الملكيت الحق نشاير

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

فون ۲۲۰۴۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحَمْدِهِ وَنُصَلِّ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ

آمین

بدانکه فعل صحیح ثنائی مجرد همیشه باب شهور آمده است باب اقل از فعل
صحیح ثنائی مجرد بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ فَعْلًا آمده است بجهن ضَوْبُ یَضْرِبُ
ضَرْبًا نَهْضًا ضَارِبٌ وَضَرْبٌ یَضْرِبُ ضَرْبًا فَذَلِكَ مَضْرُوبٌ لَمْ یَضْرِبْ
لَمْ یَضْرِبْ لَا یَضْرِبُ لَا یَضْرِبُ لَنْ یَضْرِبَ لَنْ یَضْرِبَ وَالْأَمْرُ مِنْهُ
أَضْرِبْ یَضْرِبْ یَضْرِبْ وَالنَهْيُ عَنْهُ لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبْ وَالظَّنُّ مِنْهُ
نَضْرِبُ وَالْإِلَاقَةُ مِنْهُ مَضْرِبٌ وَمَضْرِبَةٌ وَمَضْرَابٌ وَاجْمَعُ مِنْهُمَا مَضَارِبُ
وَمَضَارِيبُ وَافْعَلِ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَضْرِبْ وَالْمَوْنَةُ مِنْهُ ضَرْبٌ
وَاجْمَعُ مِنْهُمَا أَضَارِبُ وَضَرْبٌ ضَرْبٌ وَضَرْبٌ بِلُوحْدِهِمَا

اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل با ضی معلوم سازند حرف
حرف اول مفتوح را بر فتحه خود باقی گذاشتند ثنائی ساکن را حرکت فتوا دادند و حرف
ثانی را

بنیادی می نفع از بین می آید

مَصارِبُ بُونِ مَصارِبِ بِنِ ہر دو جمع مذکر سالم مَصارِبُ است مَصارِبُ اکم واحد مذکر بود
 چون خواستند کہ اسم واحد مذکر را جمع مذکر سالم سازند در آخرش واو از برائے علامت
 جمع مذکر سالم در حالت رُفَع دیا یا در حالتی نصب و خبر یا کسرو ما قبل و فون مفتوحه عوض
 از حرکت رُفَعی مفرد در آخرش در آوردند تا از مَصارِبُ گشت مَصارِبُ بُون شد در حالت
 رُفَع و یا مَصارِبِ بِنِ شد در حالتی نصب و خبر مَصارِبُ بِنِ بدل مَصارِبُ بود مَصارِبُ
 اسم واحد مذکر بود چون خواستند کہ اسم واحد مذکر را اسم واحد مؤنث سازند در
 آخرش تائی متحرکہ منونہ از برائے علامت تانیث در آوردند حرف کہ ما قبل از تائی
 تانیث بود آن را مَبْنِی بر فتح ساختند تا از مَصارِبُ گشت مَصارِبُ بِنِ شد مَصارِبُ بِنِ
 مَصارِبِ بِنِ ہر دو تشدید مَصارِبُ بِنِ است مَصارِبُ بِنِ اسم واحد مؤنث بود چون
 کہ اسم واحد مؤنث را تشدید سازند در آخرش الف از برائے علامت تشدید
 در حالت رُفَع الف مَصارِبُ بِنِ شد در حالت رُفَع و یا مَصارِبِ بِنِ شد در حالتی
 نصب و خبر مَصارِبُ بِنِ جمع مؤنث سالم مَصارِبُ بِنِ است مَصارِبُ بِنِ اسم واحد
 مؤنث بود چون خواستند کہ اسم واحد مؤنث را جمع مؤنث سالم سازند در آخرش الف
 و تائی متحرکہ منونہ از برائے علامت جمع مؤنث سالم در آوردند حرف کہ ما قبل از الف
 بود آن را حرکت فتح دادند تا از مَصارِبُ بِنِ گشت مَصارِبُ بِنِ شد بعدہ اجتماع
 علامتی تانیث از یکجہن ہم آمدند تائی اولی را حذف کردند تائی لامی و علامتہ
 لا تحذف و لا تبدل و لا تغیر تا از مَصارِبُ بِنِ گشت مَصارِبُ بِنِ شد مَصارِبُ بِنِ جمع مؤنث

هر دو مصراع ضارب و ضارب بته است ضارب و ضارب بته هر دو اسمی که بران بودند
 چون خواستند که اسمی که بران را اسمی مصنون سازند حرف اول را حرکت نموده دادند ثانی القابل
 حرکت نمود آن را با و او مفتوحه بدل کردند سیوم جای از بر لای علامت تصغیر در
 آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را بر سر خود گذاشتند از ضارب و
 ضارب بت گشتند ضارب و ضارب بته شد مذمومه بد ضارب ضارب بنا ضارب بن
 ضارب بن ضارب بن ضارب بت ضارب بن ضارب بت ضارب بت ضارب بت
 ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت
 بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل ماضی مجهول سازند حرف اول را حرکت نموده
 دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از ضارب گشت ضارب شد ضارب ضارب
 ضارب و ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت
 ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت ضارب بت
 مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول سازند
 حرف اول را حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند تا از ضارب گشت
 یضارب شد یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب
 یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب
 یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب یضارب
 بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مضارع مجهول سازند حرف مضارع

ساکن با قبایش کسوا آن داو را بیابا بل کردند از مضایرب و مضایرب گشته
گشتند مضایرب و مضایرب شدند بیت

اِنْ دَلَمَ لَمَّا دَلَامِ اَمْرًا مِی نَهی نِیز مِی حَرَت جازم نعل مضایربیدغا

اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ
نَضْرِبُ بودند چون اِنْ شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر مضرات صحیح اللام بغیر از
داده مؤنث مخاطبه سقوط حرکت رنی مفروض شدند تا اِنْ یَضْرِبُ نَضْرِبُ

اَضْرِبُ نَضْرِبُ گشتند اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ
نَضْرِبُ شدند اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ

اِنْ یَضْرِبُ در اصل یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ
نَضْرِبُ بودند چون اِنْ شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر تشنیه با در هر دو وجه مذکور عالم
در داده مؤنث مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفروض شدند تا اِنْ

یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ
یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ

اِنْ یَضْرِبُ اِنْ یَضْرِبُ در اصل یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ یَضْرِبُ
تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند و آخر ایشان چیزی نکردند

زیرا که این فون عوض از حرکت نمی مغز نیست بلکه ضمیر فاعل است و ضمیر لا محذ
 و لا یتغیر و لا یتبدل پس تا از یضربن یضربن گشتند ان یضربن ان
 یضربن شدند مجموعہ ہذا ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب ان یضرب
 ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب ان یضرب
 یضربن ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب و مجهول
 قیاس بر معلوم است چون ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب ان یضرب
 یضرب ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب یا ان یضرب ان یضرب
 یضربن ان یضرب یا ان یضربن ان یضرب ان یضرب ان یضرب کم یضرب
 کم یضرب کم یضرب کم یضرب در اصل یضرب یضرب یضرب یضرب
 بودند چون کم یضرب جمعیہ معلومہ در اول الخ مجموعہ ہذا کم یضرب کم یضرب یا
 کم یضرب کم یضرب کم یضرب یا کم یضربن کم یضرب کم یضرب یا کم یضرب
 کم یضربن کم یضرب یا کم یضربن کم یضرب کم یضرب مجهول علی
 ہذا القیاس کم یضرب کم یضرب یا کم یضرب کم یضرب کم یضرب کم یضرب یا کم
 یضربن الخ کم یضرب کم یضرب کم یضرب کم یضرب کم یضرب در اصل یضرب
 یضرب یضرب یضرب بودند چون کم یضرب استغراقیہ جارحہ معلومہ الخ مجموعہ ہذا کم یضرب
 یضرب کم یضرب یا کم یضرب کم یضرب کم یضرب کم یضرب یا کم یضربن الخ مجهول
 قیاس کن چو کم یضرب استغراقیہ جارحہ مجهولہ الخ مجموعہ ہذا کم یضرب کم یضرب یا کم یضرب

اَنْ ناصبه مصدر معلومه در اول ایشان در آردند آخر ایشان را نصب کردند و
 علامه نصب در آخر تنذیه ما و در هر دو جمع مذکر سالم و در واحد مؤنث محلی
 سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفرد شدند حملاً للنواصب علی الجوازم لان الجوزم
 فی الالفعال کالجری الاسمار تا از یضربان یضربون تضربان تضربون
 تضربین تضربان گشتند اَنْ یضربا اَنْ یضربوا اَنْ تضربا اَنْ
 تضربوا اَنْ تضربی اَنْ تضربا شدند اَنْ یضربن اَنْ تضربن در
 اصل یضربن تضربن بودند چون اَنْ ناصبه مصدریه معلومه در اول ایشان
 در آردند آخر ایشان را چیزی نکردند زیرا که این نون عوض از حرکت رنی مفرد
 نیست بلکه ضمیر فاعل است الفمیر لا یحذف تا از یضربن تضربن گشتند
 اَنْ یضربن اَنْ تضربن شدند مجموعه هذا اَنْ یضرب اَنْ یضربا اَنْ یضربوا
 اَنْ تضرب اَنْ تضربا اَنْ یضربن اَنْ تضرب اَنْ تضربا اَنْ تضربوا
 اَنْ تضربی اَنْ تضربا اَنْ تضربن اَنْ اضرب اَنْ تضرب مجهول
 علی هذا القیاس نحو اَنْ یضرب اَنْ یضربا اَنْ یضربوا اَنْ تضرب
 اَنْ تضربا اَنْ یضربن اَنْ تضرب در اصل یضرب تضرب اضرب
 تضرب بودند چون اَنْ تاکیدیه ناصبه معلومه در اول ایشان در آردند الخ
 مجهول نیز کسی یضرب کی تضرب کی اضرب کی تضرب در اصل یضرب
 تضرب اضرب تضرب بودند چون کسی سببیه ناصبه معلومه الخ معلوم و مجهول

فاعل است ضمیر لامیخت تا از اَضْرِبْ گشت اِضْرِبْ شد مجوعه هذا میباشند
اِضْرِبْ اِضْرِبْ اِضْرِبْ اِضْرِبْ اِضْرِبْ اِضْرِبْ اِضْرِبْ اِضْرِبْ در اصل
اِضْرِبْ بود چون نون تاکید ثقلیه با او متصل شد بعد التقاء ساکنین شد
در میان او و نون مدغمه علی غیر حده چون التقاء الساکنین علی غیر حده در کلام
عرب جائز نبود بار حرکت فتح دادند از جهت تخفیف و نون تاکید ثقلیه را نیز
حرکت فتح دادند تا از اِضْرِبْ گشت اِضْرِبْ شد اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبْ
بود چون نون تاکید ثقلیه با او متصل شد بعد التقاء ساکنین شد میان اِضْرِبْ
نون مدغمه علی حده چون التقاء ساکنین علی حده در کلام عرب جائز بود آنرا بر حالت
خود بانی گذاشتند نون تاکید ثقلیه را حرکت کسره دادند تا اِضْرِبْ گشت اِضْرِبْ
شد اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبْ بود چون نون تاکید ثقلیه با او متصل شد بعد
التقاء ساکنین شد میان دا و و نون مدغمه علی حده چون التقاء ساکنین علی
حده در کلام عرب جائز بود دا و را حذف کردند از جهت ثقل و ضمه ماقبل بر حالت خود بانی
گذاشتند تا دالات کند بر هذیفیت او و نون تاکید ثقلیه را حرکت فتح دادند تا از
اِضْرِبْ گشت اِضْرِبْ شد اِضْرِبْ در اصل اِضْرِبْ بود چون نون
تاکید ثقلیه با او متصل شد بعد التقاء ساکنین شد میان یا و و نون مدغمه علی حده چون
التقاء ساکنین علی حده در کلام عرب جائز بود یا را حذف کردند از جهت
ثقل و کسره ماقبل بر حالت خود بانی گذاشتند تا دالات کند بر هذیفیت

یا دهن تا کید ثقیله را حرکت فتحه دادند تا از اضری بی گشت اضری بی شد
 اضری بیان قس اضری بیان در اصل اضری بی بود چون نون تا کید ثقیله با او
 متصل شد بعده اجتماع ثلث نونات ش چون اجتماع ثلث نونات در کلام
 عرب متکرر پیدا شدند لاجرم الف مفاصل در میان ایشان در آوردند تا اجتماع
 ثلث نونات نشود و نون تا کید ثقیله را حرکت کسره دادند تا از اضری بی گشت
 اضری بیان شد مجموعه بذ اضری بیان اضری بیان اضری بیان اضری بیان اضری بیان
 اضری بی در اصل اضری بی بود چون نون تا کید خفیفه با او متصل شد بعده التقاء
 ساکنین شد میان با دهن خفیفه علی غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در
 کلام عرب جائز نبود بار حرکت فتحه دادند تا از اضری بی گشت اضری بی شد اضری بی
 در اصل اضری بی بود چون نون تا کید خفیفه با او متصل شد بعده التقاء ساکنین شد میان
 دا و دهن خفیفه علی غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام عرب
 جائز نبود و او را حذف کردند ضم ما قبل ابر حالت و باقی گذاشتند تا دلالت کند
 بر خفیت و او تا از اضری بی گشت اضری بی شد اضری بی در اصل اضری بی بود چون نون
 تا کید خفیفه با او متصل شد بعده التقاء ساکنین شد میان یا و دهن تا کید خفیفه علی
 غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام عرب جائز نبود یا را حذف
 کردند و کسره ما قبل را بر حالت خود باقی گذاشتند تا دلالت کند بر خفیت یا تا از
 اضری بی گشت اضری بی شد مجموعه بذ اضری بیان اضری بیان اضری بیان اسم ظرف مقصود

صفت میر که در این کتاب مذکور است به این ترتیب است که نون تا کید خفیفه در کلام عرب

را از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند بعضی اویم
 مفقود در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند و لا آخرش
 تنوین نمکن از برای علامه اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت
مَضَرِبٌ شد مَضَرِبٌ بَانَ مَضَرِبٌ بَيْنِ هر دو تثنیه مَضَرِبٌ است مَضَرِبٌ اِکْم
 واحد بود چون خواستن که اسم واحد را تثنیه سازند در آخرش الف از برای
 علامت تثنیه در حالت رفع الف مَضَرِبٌ بَانَ شد در حالت نفع و یا مَضَرِبٌ بَيْنِ شد
 در حالتی نصب و جر مَضَرِبٌ بجمع تکسیر مَضَرِبٌ است مَضَرِبٌ اِکْم واحد بود
 چون خواستن که اسم واحد را جمع تکسیر سازند حرف اول بر حالت خودانی گذاشتند
 ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکسیر آمدند حرف که
 مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را بر کسر خوب گذاشتند تنوین را حذف کردند از جهت منع
 صرف تا از مَضَرِبٌ گشت مَضَرِبٌ شد مَضَرِبٌ تصغیر مَضَرِبٌ است
مَضَرِبٌ اِکْم واحد کبر بود چون خواستن که اسم واحد کبر را اسم واحد مصغر سازند
 حرف اول را حرکت ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جای از برای
 علامت تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را بر کسر خوب گذاشتند
 تا از مَضَرِبٌ گشت مَضَرِبٌ شد مَضَرِبٌ بَانَ مَضَرِبٌ بَيْنِ مَضَرِبٌ
مَضَرِبٌ اِکْم آله مَضَرِبٌ نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را
 حذف کردند بعضی اویم کسره در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت

ماضی خواه ماضی معلوم خواه مجهول پس مسای لغزب بغير بدل جالبی درون و بر تغیراتی جای یا زمان زده شدن از بعد لغز

فقد اندر آخرش تنوین ممکن از برای علامه اسمیّه آورده اند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مضرب شد مضرب یا ن مضرب بتین هر دو تشبیه مضرب است
 مضرب اسم واحد بود الف مضارب جمع تکمیل مضرب است مضرب اسم واحد
 بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره را بفتحه بدل کردند ثانی ماکن
 را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از این
 جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف از مضرب
 گشت مضارب شد مضرب تصحیف مضرب است مضرب اسم واحد تکمیل
 الف مضرب شد مضرب مضرب یا ن مضرب بتین مضارب مضرب
 نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت اذنت کردند بوضع اسم کسره
 در اولش نه آوردند ثالث در ابع را حرکت فتحه دادند و آخرش تائی متحرکه از برای
 علامه الیه سلی و تنوین ممکن از برای علامت اسمیّه آورده اند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مضرب شد مضرب یا ن مضرب بتین هر دو تشبیه مضرب است
 ست مضرب اسم واحد الف مضرب بتان شد در حالت دفع و یا مضرب بتین
 شد حالتی نصب و جر مضارب جمع تکمیل مضرب است مضرب اسم واحد
 بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره را بفتحه بدل کردند ثانی ماکن
 را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد
 از الف جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تا وحدت را و تنوین ممکن

در هر دو تشبیه مضرب است مضرب اسم واحد بود الف مضارب جمع تکمیل مضرب است مضرب اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره را بفتحه بدل کردند ثانی ماکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از این جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف از مضرب گشت مضارب شد مضرب تصحیف مضرب است مضرب اسم واحد تکمیل الف مضرب شد مضرب مضرب یا ن مضرب بتین مضارب مضرب نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت اذنت کردند بوضع اسم کسره در اولش نه آوردند ثالث در ابع را حرکت فتحه دادند و آخرش تائی متحرکه از برای علامه الیه سلی و تنوین ممکن از برای علامت اسمیّه آورده اند تا از فعل مضارع مطلق گشت مضرب شد مضرب یا ن مضرب بتین هر دو تشبیه مضرب است مضرب اسم واحد بود الف مضارب جمع تکمیل مضرب است مضرب اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره را بفتحه بدل کردند ثانی ماکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تا وحدت را و تنوین ممکن

حذن کردند از جهت ضدیت و منع مرن تا از مضی که گشت مضارب
 شد مضارب که قیاس است مجموعۀ مضارب که مضارب بتان مضارب متین مضارب
 مضارب که مضارب اب ایضاً از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را
 حذف کردند به عوض او میم کسره با سکون فاکمه در او نش در آوردند ثالث را
 حرکت فتحه دادند چهارم جا الف از برای علامه الیه کبری و تنوین ممکن از
 برای علامت اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مضارب
 شد مضارب ابان مضارب ابان هر دو تنبیه مضارب است مضارب اسم واحد بود
 مضارب ابان شد در حالت رفع و یا مضارب ابان شد در حالتی نصب هر مضارب رب
 جمع تکبیر مضارب است مضارب اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر
 سازند کسوه میم را بفتح بدل کردند تا بی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای
 علامت جمع تکبیر در آوردند حرف که ما بعد از الف جمع تکبیر بود آن حرکت کسره دادند
 تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف فصار هذا النقص لا يتعبر به مضارب
 بعده الف ساکن با قلبش مکسور آن الف را بیابیل کردند تا از هذا النقص گشت
 مضارب رب شد مضارب رب قیاس است مجموعۀ این است مضارب ابان
 مضارب ابان مضارب رب مضارب اسم ففصیل مضارب از فعل مضارع معلوم
 بنا کردند حرف مضارعت اخذ کردند پس بجزه مضارع تنفیذیه را و نش در آوردند قبل
 آخر حرکت فتحه دادند در آخر تنوین ممکن مضارب در آوردند تا از فعل مضارع معلوم
 از جهت علامت تنبیه اول تعدد رای مضارب از جهت تنبیه

در آن کبری سالک از یاد و لوح و کتب

که در الف مضارع مثل مضارب علامت تنبیه

گشت اَضَرِبْ شد اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین هر دو تشبیه اَضَرِبْ است اَضَرِبْ بسم
 واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تشبیه سازند تا آخرش الف از برای علامت
 تشبیه در حالت رفع اَضَرِبْ باین شد در حالت رفع دیا اَضَرِبْ باین شد در حالتی نصب جر
اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین هر دو جمع مذکر سالم اَضَرِبْ است اَضَرِبْ بسم واحد مذکر بود و الف
اَضَرِبْ باین شد در حالت رفع دیا اَضَرِبْ باین شد در حالتی نصب جر اَضَرِبْ بجمع کسیر
اَضَرِبْ است اَضَرِبْ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع کسیر سازند
 حرف اول را بر حالتی که باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند و سوم جالف از برای
 جمع کسیر زد آو و دند حرف که مابعد از الف جمع کسیر بود آن حرکت کسره دادند و تونین مقدّم
 که در آنجا میبود در اینجا نیز مقدّم کردند از جهت منع صرف تا از اَضَرِبْ گشت اَضَرِبْ
 شد اَضَرِبْ تصغیر اَضَرِبْ است اَضَرِبْ اسم واحد کسیر بود چون خواستند که اسم واحد
 کسیر را اسم واحد مصغر سازند حرف اول را حرکت ضمّه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند
 سوم جای از برای علامت تصغیر در آو و دند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن حرکت کسره
 زدند و تونین مقدّم را ظاهر ساختند زیرا که علت تقدیر عینیت او زایل شد تا از اَضَرِبْ
 گشت اَضَرِبْ شد اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین
اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین اَضَرِبْ باین
 با اسم واحد مؤنث سازند جمله تفضیلیه اخذ کردند ثانی ساکن را حرکت ضمّه دادند
 با سکون بین کلمه کلمه بار الفتحه بدل کردند در آخرش الف تصوره از برای علامت انثیت در

که وزن این است و آن نیز نحو است بیانش در کلمه قابل تامل تا با شد چون اربعه در جمل بیت "عبد القادر عظیمی"

صح ثلاثی مجرد بر وزن فَعْلَ فَعْلًا آمده است همچون حَسِبَ يَحْسِبُ حَسَبًا
 فَعْوًا حَسِبْتُ وَحَسِبْتُ يَحْسِبُ حَسَبًا اذْكَ حَسَبْتُ لَمْ يَحْسِبْ لَمْ يَحْسِبْ
 لَا يَحْسِبُ لَا يَحْسِبُ لَنْ يَحْسِبَ لَنْ يَحْسِبَ وَالْأَمْرُ أَحْبَبَ لِيَحْسِبَ
 يَحْسِبُ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَحْسِبُ لَا تَحْسِبُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ فَحْسِبُ وَالْآلَةُ
 مِنْهُ مَحْسِبُ مَحْسَبُهُ مَحْسَابُ وَالْجَمْعُ مِنْهَا مَحْسَبٌ مَحْسَبٌ وَاعِلُ التَّفْضِيلِ
 مِنْهُ أَحْسِبُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ حُسْبِي وَالْجَمْعُ مِنْهَا أَحَاسِبُ وَحُسْبُ بَادِرُ مَنِي
 معلوم محالفت میباشد **باب ششم** از فعل صحیح ثلاثی مجرد بر وزن فَعْلَ فَعْلًا
 فَعْلًا آمده است همچون شَرَفَ شَرَفْتُ شَرَفًا فَعْرِشْتُ لَمْ يَشْرَفْ لَا يَشْرَفُ
 لَنْ يَشْرَفَ وَالْأَمْرُ اشْرَفْتُ لِيَشْرَفَ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَشْرَفُ وَالظَّرْفُ
 مِنْهُ مَشْرَفُ وَالْجَمْعُ مِنْهُ مَشَارِفُ وَاعِلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أَشْرَفُ وَالْمَوْثُ
 مِنْهُ شُرْفِي وَالْجَمْعُ مِنْهَا أَشَارِفُ وَشُرْفُ شَرَفْتُ در اصل شَرَفًا بود شَرَفًا
 اتم مصدر بود الخ عرف اول ثالث مفتوح به بر فتح خود باقی گذاشته اند ثانی ساکن را
 حرکت فمه دادند تنوین مصدری را حذف کردند ایمان التوین مارة الاکم التوین شد
 شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا
 شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا شَرَفْتُ شَرَفًا
 شَرَفْتُ فعل باضی معلوم بود چون خواستند که فعل باضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند
 یک حرف از حرف اتین مفتوحه با سکون فاکمه در اولش را آوردند تا قبل آخر حرکت فمه

و حرف ثالث را بمنی برکتی سازند

را بجای یاما از شئی یافت گشت شرفائی شد بعد یا واقع شد بعد از الف زائمه ان
 یار ایهزه بدل کردند تا از شرفائی گشت شرفاء شد شئی انکس جمع تکسیر شرفیعت است
 تکسیر لفظ اسم واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع تکسیر سازند حرف اول
 را بر حالت خود باقی گذاشتند کسره ثانی را به فتح بدل کردند سوم جا الف از برای علت جمع
 تکسیر آید و حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن حرکت کسره هائمه تا وقت راحه رفت کردند از جهت
 ضدیت و تمیزین ممکن راحه رفت کردند از جهت منع صرف تا از
 شئی لفظ گشت شرفیعت شد بعد یا واقع شد بعد از الف زائمه ان یار ایهزه بدل کردند تا از
 شرفیعت گشت شرفیعت شرفیعت شرفیعت هر دو مصغران شرفیعت و شرفیعت است شرفیعت و شرفیعت
 هر دو یکی کبریا بودند چون استند که اسمی کبریا الکی مصغر سازند حرف اول حرکت همدانند ثانی را
 حرکت فتح دادند سوم جایا از برای علامت تصغیر در آوردند حرف که مابعد از برای تصغیر
 بود آن حرکت کسره دادند تا از شئی لفظ و شرفیعت گشتند شئی بیعت و شئی بیعت شدند
 بعد و حرف انیک پس هم آمدند اول ساکن ثانی منحرک اول را در ثانی ادغام کردند
 تا از شرفیعت و شرفیعت گشتند شئی بیعت و شئی بیعت شدند باقی بر باب نصی
 نصی لفظ آفاس است نمک را بکار نیست بکار که فعل صحیح ثانی مزید فیه و اول باب
 مشهور آمده است باب اول از فعل صحیح ثانی مزید فیه باب افعال است
 بر وزن افعیل افعالا آمده است همچون اکریم یکرم اکرما افعول
 یکرم و اکریم یکرم اکرما اذک مکرم لم یکرم لم یکرم
 کرمای کردن

[illegible]

تا کید ثقیله با او متصل شد بعده التقارر الساکنین شد میان میم و نون مدغمه علی غیر
 حده الخ قیاس بر بحر و میا شد و مجموع هذا اکبر من اکبر مان اکبر من اکبر من
 اکبر مان اکبر منان خفیضه نیز قیاس ست اکبر من اکبر من اکبر من مکرم
 از فعل من خارج مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او
 میم مضمومه در اولش و را آوردند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین
 ممکن از برای علامت اسمیه در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مکرم شد
 مکرم مان مکرم مین هر دو شتیه مکرم ست مکرم الخ مکرم مان شد حالت رفع
 و یا مکرم مین شد در حالتی نصب و جریاب دوم از فعل صحیح ثلاثی مزید فیه بوزن
 فَعْلٌ یَفْعِلُ یَفْعِلُ آمده است همچون کرم کرم بکریم تکویم نیا مه مکرم مکرم و کرم
 بکریم تکویم نیا فذاک مکرم لم بکریم لم بکریم لم بکریم لا بکریم لا بکریم کن بکریم
 کن بکریم بکریم الامر منه کبریم والهی عنه لا بکریم
 لا بکریم والظرف منه مکرم مکرم مان کرم در اصل تکویم بود و تکویم
 اسم مصدر بود الخ حرکت تا را نقل کردند بما بعد دادند تا را حذف کردند
 و کسره را را بفتح بدل کردند یا و تنوین مصدری را حذف کردند تا از تکویم
 گشت کرم شد بعده را را شد و خواند از جهت تغلیب و معنی تا از کرم گشت کرم
 شد کرم کرم ما کرم ما کرم مت کرم متا کرم من کرم مت کرم متا کرم مت کرم مت
 کرم متا کرم مت کرم مت کرم متا کرم مت کرم متا کرم مت کرم مت

فعل ماضی معلوم بود انحراف یک حرف از حرکت استین مضمومه در اولش آورده
ما قبل آخر از حرکت کسره دادند و آخرش اعراب رفعی در آورند تا از گزتم
گشت بیکرم شد بیکرم مایان بیکرم مؤن بیکرم مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
در اصل بیکرم بود بیکرم فعل مضارع معلوم بود آه حرف مضارع را آمد
کردند به عوض او میم مضمومه در اولش در آورند انحراف بیکرم شد مجموعه بیکرم
مکرر مکرر مکرر مؤن مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
گزتم بود گزتم فعل ماضی معلوم بود انحراف اول را حرکت ضمه دادند
آخر از حرکت کسره دادند تا از گزتم گشت گزتم شد گزتم گزتم
گزتم مؤن گزتم در اصل بیکرم بود بیکرم فعل مضارع معلوم بود و چون
خواستند انحراف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ما قبل آخر از
حرکت فتح دادند تا از بیکرم گشت بیکرم شد بیکرم بیکرم مکرر مکرر
مکرر مکرر در اصل بیکرم بود بیکرم فعل مضارع مجهول بود انحراف بیکرم شد
مجموعه بیکرم بیکرم مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر
اصل بیکرم بود بیکرم فعل مضارع مخاطب معلوم بود انحراف تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند تا فی متحرک ماند حاجت بهمه وصلی نماید
آخرش را وقف کردند انحراف بیکرم شد الی آخره قیاس کند مجسوم بیکرم
گزتم گزتم مؤن گزتم گزتم مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر مکرر

فرق ندارد که مَن کَرِهَ مَا نِ کَرِهَ شَمَنْ کَرِهَ مِنْ کَرِهَ مَا نِ کَرِهَ مُتَنَا نِ
کَرِهَ مَنْ کَرِهَ مَنْ کَرِهَ مِنْ مَكْرَمْ مْ مَكْرَمْ مَا نِ بَاب سوم از فعل صحیح
ثلاثی مزید فیه بروزن فَاعِلٌ یُفَاعِلُ مُتَاعَلَةً آمده است همچون ضَلَبَ
يُضَارِبُ بِضَارٍ بَتًّا فَهُوَ مُضَارِبٌ وَصَوَّرِبَ يُضَارِبُ
..... مُضَارِبٌ تَذَاكَ مُضَارِبٌ لَمْ يَضَارِبْ لَمْ يَضَارِبْ
لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ كُنْ يُضَارِبُ كُنْ يُضَارِبُ يُضَارِبُ
يُضَارِبُ الْأَمْرُ ضَارِبٌ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تُضَارِبُ لَا تُضَارِبُ
وَالظُّرْفُ مِنْهُ مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ ضَارِبٌ فِي أَصْلِ مُضَارَبَةٍ
بُودُوا حَنِيمٌ وَمَا وَتَمُونِ مَصَدَرِي رَا حَذَفَ كِرُوْنِدَمَا اَز مُضَارِبَتْ گشت مُضَارِبْ
شُد ضَارِبٌ ضَارِبًا ضَارِبًا ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ الخ این باب
از روی اطلاق بر باب ما سبق قیاس است إِلَّا ماضی مجهول ضَوْبٌ
در اصل ضَارِبٌ بود ضَارِبٌ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند
که فعل ماضی معلوم را بفعل ماضی مجهول سازند حرف اول را
حرکت صغره دادند تا قبل آخر حرکت کرد و دادند بعده الف ساکن قبلش
مضموم آن الف را با او بدل کردند تا از ضَارِبٌ گشت ضَوْرِبٌ شد
شد ضَوْرِبٌ ضَوْرِبًا ضَوْرِبًا ضَوْرِبَةٌ ضَوْرِبَةٌ ضَوْرِبَةٌ الخ این باب چهارم از فعل صحیح ثلاثی مزید فیه
بروزن افْعَلَ یَفْعُلُ افْتَعَلَ آموخته است همچون جَمَعَ یَجْمَعُ جُمِعَ

اِجْتَمَاعًا مِنْهُمْ مُجْتَمِعٌ رَأً جَمْعٌ يَجْتَمِعُ اِجْتِمَاعًا فَاِذَاكَ مُجْتَمَعٌ لَمْ
 يَجْتَمِعْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَا يَجْتَمِعُ لَا يَجْتَمِعُ لَنْ يَجْتَمِعَ لَنْ يَجْتَمِعَ
 لِيَجْتَمِعَ لِيَجْتَمِعَ اَلَا مِنْهُ اِجْتَمِعُ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تَجْمَعُ لَا تَجْمَعُ
 وَالْظَرْفُ مِنْهُ مُجْتَمِعٌ مُجْتَمِعَانِ اِجْتَمَعَ وَرَأً اِجْتِمَاعًا بَوْدِ اِجْتِمَاعًا
 اِسْمٌ مَصْدَرٌ بَوْدِ اِلْكَرْتَارِ اِلْفَتْحَةُ بَدَلِ كَرُونْدِ اِلْفِ وَتَمْوِينِ مَصْدَرٌ بِرَأْ حَذَفِ
 كَرُونْدًا اِزْ اِجْتِمَاعًا كُتِبَتْ اِجْتِمَاعٌ شَدَّ اِجْتِمَاعٌ اِجْتِمَاعًا اِجْتَمَعُوا اِلْكَرْتَمِ
 وَرَأً اِجْتِمَاعٌ بَوْدِ اِجْتِمَاعٍ فَعْلٌ مَعْنَى مَعْلُومٌ بَوْدِ اِلْفِ هَمْزَةٌ مَاضِي رَأْ حَذَفِ
 كَرُونْدِ اِلْفِ يَكُ حَرْفٌ اِزْ حُرُوفِ اَتَيْنِ مَفْتُوحَةٌ وَرَأً اِلْفِ اُورُونْدِ
 مَاقَبِلِ اَخْرَ اِحْرَكَتْ كَسْرَهُ دَادَنْدِ اِزْ اَخْرَشِ اِعْرَابِ اِلْفِ يَجْتَمِعُ شَدَّ اِجْتِمَاعٌ
 يَجْتَمِعَانِ يَجْتَمِعُونَ اِلْفِ مُجْتَمِعٌ وَرَأً اِجْتِمَاعٌ بَوْدِ اِلْفِ حُرُوفِ مَضَارِعِ
 رَأْ حَذَفِ كَرُونْدِ بِعَوْنِ اَوْتِمِ مَعْفُومَةٌ وَرَأً اِلْفِ اُورُونْدِ اِزْ اَخْرَشِ
 تَمْوِينِ تَمَكُنِ اِزْ بَرِي عِلَامَتِ اِسْمِيَّةٍ وَرَأً اُورُونْدِ اِزْ اِجْتِمَاعٌ كُتِبَتْ مُجْتَمِعٌ
 شَدَّ مُجْتَمِعٌ مُجْتَمِعَانِ مُجْتَمِعُونَ مُجْتَمِعًا مُجْتَمِعَانِ
 مُجْتَمِعَاتُ اِجْتِمَاعٍ وَرَأً اِجْتِمَاعٌ بَوْدِ اِجْتِمَاعٍ فَعْلٌ مَاضِي بَوْدِ اِلْفِ حَرْفِ
 اَوَّلِ وَثَالِثِ رَأْ حَكَتْ ضَمَّهُ دَادَنْدِ مَاقَبِلِ اَخْرَ اِحْرَكَتْ كَسْرَهُ دَادَنْدِ اِزْ اِجْتِمَاعٍ
 كُتِبَتْ اِجْتِمَاعٌ شَدَّ اِجْتِمَاعٌ اِجْتِمَاعًا اِجْتَمَعُوا اِلْفِ يَجْتَمِعُ بَوْدِ اِلْفِ حَرْفِ
 اَوَّلِ رَأْ حَكَتْ ضَمَّهُ دَادَنْدِ مَاقَبِلِ اَخْرَ اِحْرَكَتْ فَتْحَهُ دَادَنْدِ اِزْ اِجْتِمَاعٌ كُتِبَتْ

شد یَجْتَمِعُ یُجْتَمَعَانِ یُجْتَمِعُونَ المَجْتَمِعَةُ واصل یَجْتَمِعُ بود یَجْتَمِعُ
 فعل مضارع مجهول بود الم حروف مضارعت را حذف کردند به عوض اویم مضمومه
 در اولش در آورند و در آخرش تنوین ممکن از برای علامت اسمیه در آورند
 تا از یَجْتَمِعُ گشت یَجْتَمِعُ یُجْتَمَعَانِ یُجْتَمِعُونَ مَجْتَمِعَةٌ مَجْتَمِعَاتٌ
 مَجْتَمِعَاتُ اِجْتَمِعْ واصل تَجْتَمِعْ بود تَجْتَمِعْ فعل مضارع مخاطب
 معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع الم تا که علامت استقبال بود آن
 را حذف کردند ثانی ساکن ماند چون ابتدا با کن محال بود پس نظر
 کردند بسوی عین کلمه که عین کلمه او کسور بود پس همزه وصلی کسوره در
 اولش در آورند و در آخرش را وقف کردند الم فرق ندارد مجموعه هذا اِجْتَمِعْ
 اِجْتَمِعَا اِجْتَمِعُوا اِجْتَمِعِي اِجْتَمِعَا اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ
 اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعَانِ اِجْتَمِعَانِ اِجْتَمِعْنِ اِجْتَمِعْنِ
 اِجْتَمِعِينَ مَجْتَمِعَانِ مَجْتَمِعَانِ باب خیم از فعل صحیح ثانی مزید
 فیه که بر وزن تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ آمده است همچون تَلَكَّرَمَ تَلَكَّرَمَ
 تَلَكَّرَمَ مَا فیه مَتَلَكَّرَمَ و تَلَكَّرَمَ تَلَكَّرَمَ تَلَكَّرَمَ مَا فیه اِکْ مَتَلَكَّرَمَ لَمْ
 یَتَلَكَّرَمَ لَمْ یَتَلَكَّرَمَ لَا یَتَلَكَّرَمُ لَا یَتَلَكَّرَمُ لَنْ یَتَلَكَّرَمَ لَنْ یَتَلَكَّرَمَ
 لَیَتَلَكَّرَمُ لَیَتَلَكَّرَمُ اَلَا مَرَمَنه تَلَكَّرَمَ وَاَلْهٰی عَنْه لَا تَلَكَّرَمُ لَا
 تَلَكَّرَمُ وَالظَّرَف مِنْه مَتَلَكَّرَمُ مَتَلَكَّرَمَ مَا نِ تَلَكَّرَمَ واصل تَلَكَّرَمَ مَا نِ

تَكَرَّمَا اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند
ضمه را را بفتح بدل کردند بنویسند مصدری را حذف کردند تا از تَكَرَّمَا گشت
تَكَرَّم شد تَكَرَّم تَكَرَّمَا تَكَرَّمُوا تَكَرَّمَتْ تَكَرَّمْنَا تَكَرَّمْتُمْ اِنْ تَكَرَّمُوا
در اصل تَكَرَّم بود تَكَرَّم فعل ماضی معلوم بود اِنْ حرف از حروف اَنْتَن
مفتوحه در اولش در آورند و در آخرش اِ اعراب رفعی آورند تا از تَكَرَّم
گشت تَكَرَّمْتُمْ تَكَرَّمْتُمْ تَكَرَّمْتُمْ اِنْ تَكَرَّمْتُمْ اِنْ تَكَرَّمْتُمْ در اصل تَكَرَّمْتُمْ بود
تَكَرَّمْتُمْ فعل مضارع معلوم بود اِنْ حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او
میم مضمومه در اولش در آورند فتحه ماقبل آخر را به کسره بدل کردند در آخرش نویسند
تَمَكَّن از برای علامت اهمیت در آورند تا از تَكَرَّمْتُمْ گشت تَمَكَّنْتُمْ شد
تَمَكَّنْتُمْ تَمَكَّنْتُمْ اِنْ تَمَكَّنْتُمْ اِنْ تَمَكَّنْتُمْ اِنْ تَمَكَّنْتُمْ
تَكَرَّمْتُمْ در اصل تَكَرَّمْتُمْ بود تَكَرَّمْتُمْ فعل ماضی معلوم بود آه حرف اول و ثانی
را حرکت ضمه دادند ماقبل آخر را حرکت کسره دادند تا از تَكَرَّمْتُمْ گشت تَكَرَّمْتُمْ شد
تَكَرَّمْتُمْ تَكَرَّمْتُمْ اِنْ تَكَرَّمْتُمْ اِنْ تَكَرَّمْتُمْ در اصل تَكَرَّمْتُمْ بود تَكَرَّمْتُمْ فعل مضارع معلوم
بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مجهول سازند حرف اول را
حرکت ضمه دادند باقی بر حال خود گذاشتند تا از تَكَرَّمْتُمْ گشت تَكَرَّمْتُمْ شد تَكَرَّمْتُمْ
تَكَرَّمْتُمْ اِنْ تَكَرَّمْتُمْ اِنْ تَكَرَّمْتُمْ در اصل تَكَرَّمْتُمْ بود تَكَرَّمْتُمْ
فعل مضارع مجهول بود اِنْ حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه در اولش

در آوردند و آخرش را تنوین الح متکرم شد متکرم متکرم مان متکرم مون
 متکرمه متکرم متاب متکرمه متکرم در اصل تنکرم بود تنکرم مت فعل
 مضارع مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را در
 سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند تا نی متحرک باشد حاجت
 بهمه ضلی مانند آخرش را وقف کردند الح متکرم شد دیگر فرق ندارند مجموعه نه تنکرم متکرم
 تنکرم متکرمی تنکرمه متکرم نون ثقیله و ضیفه نیز همراه طرف فرق ندارند
 باب ششم از فعل صحیح ثلاثی مزیدیه که بر وزن تفاعل یتفاعل تفاعلاً آمده
 است همچون تَضَارَبَ یَتَضَارَبُ تَضَارَبَ یا فهو متضارب و تَضَارَبَ
 یَتَضَارَبُ تَضَارَبَ فَذَکَ مُتَضَارِبٌ لَمْ یَتَضَارَبْ لَمْ یَتَضَارَبْ وَیَتَضَارَبُ
 لَا یَتَضَارَبُ کُنْ یَتَضَارَبُ کُنْ یَتَضَارَبُ لَیَتَضَارَبُ لَیَتَضَارَبُ لَا یَتَضَارَبُ
 تَضَارَبَ وَانتهی عنه لَا تَتَضَارَبُ لَا تَتَضَارَبُ وَالطَّرَات مِنْهُ مُتَضَارِبٌ
 مُتَضَارِبَانِ این باب تَفَعَّلُ قیاس است الا ماضی مجهول
 تَضَارَبَ در اصل تَضَارَبَ بود تَضَارَبَ فعل ماضی معلوم بود
 حرف اول و ثانی را حرکت فمه دادند و قبل آخر را حرکت کسره دادند
 بعده الف ساکن را قبلش مضموم آن الف را با و تبدیل کردند تا از
 تَضَارَبَ گشت تَضَارَبَ شد تَضَارَبَ تَضَارَبَ تَضَارَبَ اباب یضم از فعل
 صحیح ثلاثی مزیدیه بر وزن انفعَلَ یَنفَعِلُ انفعلاً آمده است همچون

اَنْصَرْتُ يَنْصُرْتُ اَنْصَرْتُ اَنَا فَمَنْ مَنَصَرْتُ وَالْاَصْرُ يَنْصُرْتُ
 اَنْصَرْتُ اَنَا اَنْذَرْتُكَ مَنَصَرْتُ لَمْ يَنْصُرْتُ لَمْ يَنْصُرْتُ لَا يَنْصُرْتُ
 لَا يَنْصُرْتُ كُنْ يَنْصُرْتُ كُنْ يَنْصُرْتُ لِيَنْصُرْتُ لِيَنْصُرْتُ
 الامر منه اَنْصُرْتُ والنهي عنه لَا تَنْصُرْتُ لَا تَنْصُرْتُ وَالظرف
 منه مَنَصَرْتُ مَنَصَرْتُ اَنْ بَاب شتم از فعل صحیح ثلاثی مزید فیہ بروزن
 اَفْعَلْ يَفْعَلُ اِفْعَالًا آمده است همچون اَحْمَرَّ يَحْمَرُّ اَحْمَرًا اَوْ اَفْعَالًا
 اَحْمَرًا وَاَحْمَرًا يَحْمَرُّ اَحْمَرًا اَفْعَالًا اَحْمَرًا لَمْ يَحْمَرَّ لَمْ يَحْمَرَّ لَمْ يَحْمَرَّ
 لَمْ يَحْمَرَّ لَا يَحْمَرُّ لَا يَحْمَرُّ لِيَحْمَرَّ لِيَحْمَرَّ لِيَحْمَرَّ لِيَحْمَرَّ
 اَحْمَرًا اَحْمَرًا والنهي عنه لَا تَحْمَرَّ لَا تَحْمَرَّ لَا تَحْمَرَّ لَا تَحْمَرَّ
 وَالظرف منه مَحْمَرًا مَحْمَرًا اَحْمَرًا اَوْ اَفْعَالًا اَحْمَرًا اَوْ اَفْعَالًا اَحْمَرًا
 بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند کسر میم را
 بفتح کردند الف و تین مصدری را حذف کردند تا اَحْمَرًا اَوْ اَفْعَالًا اَحْمَرًا
 شد اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَوْ اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَوْ اَحْمَرًا اَحْمَرًا
 اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا
 اَحْمَرًا تا بعد در اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا اَحْمَرًا
 از یک جنس بهم آمدند و متحرک و این چنین ثقیل بود حرکت اولی را انداختند
 بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را مثانی ادغام کردند در باقی صیغها

چیزی نکرند از جهت فوت شدن شرط ادغام و متحرک ثانی تا از آنجا بر آید
 اَحْمَرُ وَاِخْمَرُ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ اَحْمَرُ وَاِخْمَرُ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ
 مجموعه هذا اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ وَاِخْمَرُ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ
 اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ
 اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ
 فعل ماضی معلوم را خبر در اصل اَحْمَرُ بود اَحْمَرُ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
 فعل ماضی معلوم را خبر در کردند بسوی اصلش که اصلش اَحْمَرُ بود همره ماضی
 را حذف کردند یک حرف از حروف اَئِمَّنْ مفتوحه در او اش در آوردند ما قبل
 آخر حرکت کسره دادند در آخرش اعراب فعلی در آوردند تا از اَحْمَرُ گشت
 اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ
 اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ
 بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین تبدیل بود
 حرکت اولی را انداخته بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی
 ادغام کردند بغیر از جمعی مؤنث از جهت فوت شدن شرط ادغام و هو
 متحرک ثانی تا از اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ
 اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ
 اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ
 اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ اَحْمَرُ تَنَاسَلَتْ
 که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازد و کردند بسوی اصلش که اصلش

بسوی اصلش که اصلش میخوابد و حرف اول را حرکت نمده داند تا قبل
آخر از حرکت فحه داند تا از تخمر رگشت تخمر رشد تخم سر تخمه ان تخم دون
بعده دو حرف از یک جنس بهم آید هر دو متحرک و این چنین ثقیل بود
حرکت اولی را انداختند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول در ثانی ادغام
کردند بغیر از جمعی مؤنث از جهت فوت شدن شرط ادغام دهو
تحرک ثانی تا از تخمر مخمران مخمر و ن ا گشتند تخم مخمران مخمر و ن ا
شدند تخمر در اصل تخمر بود تخمر فعل مضارع مجهول بود ا ن رد کردند
بسوی اصلش که اصلش تخمر بود و حرف مضارعت را حذف کردند بر عوض
اویم مضمومه در اولش در آورند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت
اسمیة در آورند تا از تخمر رگشت تخمر رشد بعده دو حرف از یک جنس
بهم آید هر دو متحرک و این چنین ثقیل بود حرکت اولی را انداختند تخم رشد
تخم رشد مخمر و ن تخم رشه تخم رشه مخمران مخمرات ان تخمران تخمران
ان تخمر در اصل تخمر تخمر تخمر بودند چون ان شرطیه تشکیکیه باز مه
معلومه در اول ایشان در آورند آخر ایشان را جزم کردند ا ن بعده
انتفاء الساکنین شد میان دو درائی اولی که ساکن شده بود از جهت ادغام
رئی ثانی از جهت جزم پس بعضی صرفیان رأی ثانی را حرکت کسره میدهند
لان الساکن اذا حرك محرك بالکسر بعضی صرفیان رأی ثانی را فتحه از جهت

تخصیف بعض صرفیان با کلمات ادغام میخوانند از جهت فوت شدن شرط
ادغام تا از محمَّر محمَّر محمَّر گشتند این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر شدند
تثنيه با مجموع فرق ندارند مجموعه هذا این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر
این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر
تثنيه این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر
این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر این محمَّر
فعل مضارع مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم
را امر حاضر سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی ساکن ماند
چون ابتدا ساکن محال بود پس همزه وصلی کسوره در اولش در آوردند آخرش را
وقف کردند آنهم بعده التقاء الساکنین شد میان دو را ای اولی از جهت ادغام
رای ثانی از جهت وقف آخر از محمَّر گشت محمَّر شد تثنيه با غیره قیاس است
لهذا انکر انشد مجموعه هذا محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر
محمَّر در اصل محمَّر بود چون نون تا کید ثقیله با او متصل شد پس امه همان شد
ما از محمَّر گشت محمَّر شد تثنيه با غیره قیاس کن مجموعه هذا محمَّر محمَّر
محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر
محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر محمَّر
صحیح ثانی مزید بر وزن افعال یفعلان افعیلان آمده است چون محمَّر

وَأَجْلَوْزُ يُجْلَوُ إِجْلَوْا إِذَا هُجِلُوا لَمْ يَجْلَوْزْ لَمْ يَجْلَوْزْ لَا يَجْلَوْزُ
لَا يَجْلَوْزُ كُنْ يَجْلَوُزْ كُنْ يَجْلَوُزْ لِيَجْلَوُزْ لَا مَرْمِهْ أَجْلَوُزْ
وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَجْلَوُزْ وَالظَّرْفُ مِنْهُ هُجِلُوا هُجِلُوا إِنْ
بَابُ دَوَاذِمٍ مِنْ أَفْعَلَ صَحِيحٌ ثَلَاثِي فَرِيدِيهِ بِرُوزَنْ أَنْعَوْ عَلَى يَفْعُو عَلَى
إِفْعِيَالًا آمَدَهْ اسْتَمْجُونِ اعْمُشَوْ شَبَّ يَعْمُشَوْ شَبَّ اعْمِشِشَا بَا
فَهُوَ مَعْمُشَوْ شَبَّ وَاعْمُشَوْ شَبَّ يَعْمُشَوْ شَبَّ اعْمِشِشَا بَا إِذَا مَعْمُشَوْ شَبَّ
لَمْ يَعْمُشَوْ شَبَّ لَمْ يَعْمُشَوْ شَبَّ لَا يَعْمُشَوْ شَبَّ لَا يَعْمُشَوْ شَبَّ
كُنْ يَعْمُشَوْ شَبَّ كُنْ يَعْمُشَوْ شَبَّ لِيَعْمُشَوْ شَبَّ لِيَعْمُشَوْ شَبَّ
أَلَا مَرْمِهْ اعْمُشَوْ شَبَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَعْمُشَوْ شَبَّ لَا
تَعْمُشَوْ شَبَّ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَعْمُشَوْ شَبَّ مَعْمُشَوْ شَبَّ اعْمِشِشَا بَا
دِرَاصِلُ اعْمُشَوْ شَا بَا بُو دَاوَسَا كُنْ مَاقْبَلْشِ كَسُورَانْ مَاورَا بَا بَدَلْ
كَرْدَنْدَا از اعْمُشَوْ شَا بَا كَشْتِ اعْمِشِشَا بَا شَدَّ اعْمُشَوْ شَبَّ دَرِ اعْمِشِشَا بَا
بُو دَرِ اعْمِشِشَا بَا اسْمُ مَصْدَرٍ بُو دَوْنِ خَوَاسْتَنْدِ كِهْ اسْمُ مَصْدَرٍ رَافِعِلْ مَاضِي
مَعْلُومِ سَا زَنْدَرِ دَرِ دَرْدِ سَبُوحِي مَصْلُشْ كِهْ مَصْلُشْ اعْمُشَوْ شَا بَا بُو دَرِ كَسْرَهْ شَيْنِ رَا
بِقَعْمَهْ بَدَلْ كَرْدَنْدَا لَفْ وَتَنْوِينِ مَصْدَرِي رَا حَذَفْ كَرْدَنْدَا از اعْمُشَوْ شَا بَا
كَشْتِ اعْمُشَوْ شَبَّ شَدَّ اعْمُشَوْ شَبَّ اعْمُشَوْ شَبَّ اعْمُشَوْ شَبَّ اعْمُشَوْ شَبَّ اعْمُشَوْ شَبَّ
بَدَلْ كَرْدَنْدَا فَعْلٌ صَحِيحٌ رِبَاعِي مَجْرُورٌ بِكَيْ بَابِ مَشْهُورٌ آمَدَهْ اسْتَمْجُونِ فَعْلٌ يَفْعِلُ

تَعْلَلَةٌ وَفِعْلًا لَا آتِيهِ اسْتَمْجُونِ دَخَجَ يَدْخَجُ دَخَجَةً وَدَخَجًا
 فَهُوَ مَدْخَجٌ وَدَخَجٌ يَدْخَجُ دَخَجَةً وَدَخَجًا فَذَلِكَ مُدَخَّجٌ
 لَمْ يَدْخَجْ لَمْ يَدْخَجْ لَا يَدْخَجُ لَا يَكْخَجُ لَنْ يَدْخَجَ لَنْ
 يَكْخَجَ لَيْدَخَجُ لَيْدَخَجُ الْأَمْرُ مِنْ دَخَجٍ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَدْخَجُ
 لَا تَدْخَجُ الْظَرْفُ مِنْهُ مَدْخَجٌ مَدْخَجَانِ دَخَجٌ فِي الْأَصْلِ
 وَخَرَجًا بُوْدُ وَخَرَجًا اسْمُ مَصْدَرٍ بُوْدُ الْكُسْرُ وَالْأَلِفُ بَقِيَّةُ بَدَلٍ كَرْدَنِ الْفَتْحِ
 تَنْوِينِ مَصْدَرٍ رَا حَذْفِ كَرْدَنِ تَارِ وَخَرَجًا كَشْتِ وَخَرَجٌ شَرْخُ خَرَجٍ
 دَخَجًا دَخَجَتْ دَخَجًا دَخَجَتْ أَيْ بَابِ الْأَرْوَةِ أَعْلَالِ
 بِرَبَابِ تَفْعِيلِ قِيَاسِ سِتْ بِأَنَّكَ فَعْلٌ صَحِيحٌ رِبَاعِيٌّ مُزِيدٌ فِيهِ بِرَبَابِ مَشْهُورٍ
 آتِيهِ اسْتَمْجُونِ بَابِ الْأَوَّلِ مِنْ فَعْلٍ صَحِيحٌ رِبَاعِيٌّ مُزِيدٌ فِيهِ بِرُوزَنِ تَفْعَلًا
 يَتَفَعَّلُ تَفْعَلًا آتِيهِ اسْتَمْجُونِ تَدْخَجَ يَتَدْخَجُ تَدْخَجَةً وَتَدْخَجًا
 فَهُوَ مُتَدْخَجٌ وَتَدْخَجٌ يَتَدْخَجُ تَدْخَجَةً وَتَدْخَجًا فَذَلِكَ مُتَدْخَجٌ
 لَمْ يَتَدْخَجْ لَمْ يَتَدْخَجْ لَا يَتَدْخَجُ لَا يَكْتَدْخَجُ لَا يَتَدْخَجُ
 لَنْ يَتَدْخَجَ لَنْ يَتَدْخَجَ لَيْتَدْخَجُ لَيْتَدْخَجُ الْأَمْرُ مِنْهُ
 تَدْخَجٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَدْخَجْ لَا تَدْخَجْ وَالظَرْفُ مِنْهُ
 مُتَدْخَجٌ مُتَدْخَجَانِ تَدْخَجٌ فِي الْأَصْلِ تَدْخَجًا بُوْدُ الْخَمِيرِ رَا حَذْفِ
 بَدَلٍ كَرْدَنِ - - - وَتَنْوِينِ مَصْدَرٍ رَا حَذْفِ كَرْدَنِ تَارِ وَخَرَجًا كَشْتِ -

تَفْعَلَانِ

تَدْرُجُ شَدَتْ حَرَجَ قَدَّ حَرَجًا دَحْرَجُوا انْزَبَرَ بِأَنْ تَقْلَ قِيَاسُ سِتْ
 باب دوم از فعل صحیح رباعی مزیدیه که بر وزن اَفْعَلَلُ یَفْعِلِلُ اِفْعَلَلَا
 آمده است همچون اَحْرَجْتُمُ یَحْرَجُ اَحْرَجْنَا مَا فَعَلْتُمُ یَحْرَجُ وَاَحْرَجْتُمُ
 یَحْرَجُ اَحْرَجْنَا مَا فَعَلْتُمُ یَحْرَجُ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ
 لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ لَمْ یَحْرَجْ
 والنهی عنه لَا یَحْرَجُ لَا یَحْرَجُ وَالظرف مِنْهُ یَحْرَجُ یَحْرَجُ یَحْرَجُ

این باب بر استفعال از روی اعلال قیاس است باب دوم از فعل صحیح رباعی مزیدیه
 بر وزن اَفْعَلَلُ یَفْعِلِلُ اِفْعَلَلَا آمده است همچون اِشْعَرْتُ یَشْعُرُ اِشْعَرْتُ
 فَعَلْتُ مُشْعَرٌ وَاَشْعَرْتُ یَشْعُرُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ لَمْ
 یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ
 لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ لَمْ یَشْعُرْ
 الامر منه اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ والنهی عنه لَا یَشْعُرُ لَا یَشْعُرُ
 لَا یَشْعُرُ لَا یَشْعُرُ وَالظرف مِنْهُ مُشْعَرٌ مُشْعَرٌ اِشْعَرْتُ
 اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ
 بنحو بدل کردن الف و ثوبین مصدی را حذف کردند تا از اِشْعَرْتُ
 گشت اِشْعَرْتُ شد اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ
 اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ اِشْعَرْتُ

اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ ثَمَّ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 بعده در اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 از یک جنس هم آیند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی را نقل کردند
 قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول در ثانی ادغام کردند و در باقی
 صیغها چیزی نکردند از جهت فوت شدن شرط ادغام و متحرک ثانی تا از
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ تا شدند مجموعه همامی باشد اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ ثَمَّ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 یَقْشَعْرُ در اصل اَشْعَرُ بود اَشْعَرُ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
 فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند و کردند بسوی اصلش
 اصلش اَشْعَرُ بود و غیره ماضی را حذف کردند پس یک حرف از حروف
 اَ تین مضبوطه در اولش در آوردند و قبل از حرکت کسره دادند آخرش اعراب
 فعلی را کردند تا از اَشْعَرُ گشت یَقْشَعْرُ شد یَقْشَعِرُ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ
 یَقْشَعِرُ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ یَقْشَعِرُ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ
 یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ اِنْ یَقْشَعِرُ
 دو حرف از یک جنس هم آیند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی

را نقل کردند با قبل را و اند بعد از اول ساکن ثانی متحرک اول را و ثانی را و عام
 کردند بغیر از جمعی مونت از جهت فوت شدن شرط او عام و متحرک ثانی تا از
 یُشْعِرُ یُشْعِرُ اِنْ اِنْ گشتند یُشْعِرُ یُشْعِرُ اِنْ یُشْعِرُونَ یُشْعِرُ یُشْعِرُونَ
 یُشْعِرُونَ اِنْ شدند بدان که این باب باب افعال به یک نمط میباشد این
 قدر فرق اندک موجود است که حرکت انداخته شود با قبل را و همیشه و در باب
 افعال که عبارت از افعال مجرّم است حرکت با قبل را و همیشه شد بدانکه از
 برای مثال شش باب مشهور آمده است باب اول از مثال اوی قیاس
 بِرَضْرَبٍ یُضْرِبُ سِتْ بَرَضْنُ قَعْلٌ یَفْعِلُ فَعْلًا فَعْلَةٌ اَمْرٌ یُحْمِلُ وَ عَدَّ
 یَعِدُّ وَ عَدًّا وَ عِدَّةٌ فَهُوَ اَعِدُّ وَ وُعِدَ یُؤْعَدُ وَ عَدًّا وَ عِدَّةٌ فَذَلِكَ
 مَوْعِدٌ لَمْ یُعِدْ لَمْ یُؤْعَدْ لَا یُعِدُّ لَا یُؤْعَدُّ لَنْ یُعِدَّ لَنْ یُؤْعَدَّ لَیُعِدَّ لَیُؤْعَدَّ لَیُعِدُّ
 مِنْهُ عِدٌّ وَ اَلْهَمِ مِنْهُ لَا یُعِدُّ لَا یُؤْعَدُّ وَ اَلْهَمِ مِنْهُ عِدٌّ وَ اَلْهَمِ مِنْهُ عِدٌّ
 وَ مِیثَاقٌ وَ اَلْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَاعِدٌ وَ مَوَاجِدٌ وَ اَفْعَلُ التَّفْصِيلُ مِنْهُ اَدْعَلُ
 وَ اَلْمَوْنْتُ مِنْهُ وُعْدَیْ وَ اَلْجَمْعُ مِنْهُمَا اَوَاعِدٌ وَ وُعْدٌ - عِدَّةٌ دَرِیْطٌ وَ عِدَّةٌ
 بود که بر او اوقیل بود آن را انداخته بعده التثانی الساکنین شد میان و او و بین
 و او را حذف کردند حرکت معلق شان بالبعد دادند تا از و عِدَّةٌ گشت عِدَّةٌ شد
 وَ عِدَّةٌ هَلْ وَ عِدَّةٌ اَوْ عِدَّةٌ اَسْمُ عِدَّةٌ بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل مضارع را سازند
 حرف اول ثالث مفقود برقیه خود را می گذاشتند ثانی ساکن را حرکت می دادند و بین همدی حرکت می

[illegible]

بود حرف اول را حرکت ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند مؤیداً شبه میثاق
 میثاقان مَوَاعِدُ مَوَاعِدُ آلت و سلی بهراه گبری الی آخر باب بفرق ندارد
 باب دوم از مثال وادی قیاس بر باب ضرب بضرب بضرب بضرب بضرب بضرب بضرب
 یَفْعِلُ فَعْلًا آمده است همچون وَضَعُ يَضَعُ وَضَعًا فَهوَ وَاضِعٌ وَضَعٌ
 يُوَضِعُ وَضَعًا فَذَلِكَ مَوْضُوعٌ أَمْ يَضَعُ أَمْ يُوَضِعُ لَا يَضَعُ لَا يُوَضِعُ
 لَنْ يَضَعَ لَنْ يُوَضَعَ لِيَضَعَ لِيُوَضَعَ أَلَا مَرْمَنَهُ وَضَعٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا
 تَضَعُ لَا تُوَضَعُ وَالظَّهْرُ مِنْهُ مَوْضِعٌ وَالْأَلَدُ مِنْهُ مَبِضَعٌ وَمِثْقَلُ
 وَمِثْقَالٌ وَالْحِجْمَةُ مِنْهَا مَوَاضِعٌ وَمَوَاضِعٌ وَافْعِلْ التَّفْضِيلُ مِنْهُ
 أَوْضَعُ وَالْمَوْنُ مِنْهُ وَضَعِي وَبِجَمْعِ مِنْهَا أَوْضِعُ وَوَضَعُ يَضَعُ وَرَهِلْ
 وَضَعٌ بُوَضِعَ فَعِلْ ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع
 معلوم سازند یک حرف از حروف اتسین مفتوحه بسکون فاکمه در اولش در آوردند
 ما قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش اعراب ضمی در آوردند تا از وضَعُ گشت یَضَعُ
 شد بعده و اَوَّاقِ شد میان یای مفتوحه و کسر لازمی و این چنین فَعِلْ بود و اَوَّارِ
 حَذَنْ گزند تا از یُوَضِعُ گشت یَضِعُ شد بعده کسره ضا در اب فتحه بدل کردند از جهت
 مجاورت حرف حلق تا از یَضِعُ گشت يَضَعُ شد يَضَعُ يَضَعَانِ يَضَعُونَ الخ
 دیگر مخالفت موجود نیست باب سوم از مثال یای قیاس بر باب ضرب بضرب
 ضَرَبَ بِحَوْنٍ فَعْلٌ يَفْعِلُ فَعْلًا آمده است همچون يَتَرَبَّسُّ يَتَرَبَّسُّونَ يَتَرَبَّسُّونَ
 آسان شدن

وَلَيْسَ يُؤْتَىٰ بِهَا أَفْذَاكَ مَيْسُورٌ لِّمَنْ لَيْسَ لَهُ يَدٌ وَلَا يَنْتَبِهُ لَهَا يَدٌ
لَنْ يَنْتَبِهُ لَنْ يُؤْتَىٰ لَيْسَ لِيُؤْتَىٰ الْأَمْرُ مِنَ الْيَدِ وَالْهَىٰ عِنْدَ
لَا تَنْتَبِهُ لَهَا يَدٌ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَيْسُورٌ وَالْأَلْفُ تَنْتَبِهُ وَ
مَيْسُورٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَيْسُورٌ وَمَيْسُورٌ دَا فَعْلُ الْفَصْلِ مِنْهُ الْيَسْرُ وَالْمَوْنُ
مِنْهُ يُسْرَىٰ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَيَّامٌ وَيُسْرَيْنِ بَابٌ بِدُونِ أَمِّ مَفْعُولٍ كَمَا
قَدَرِي فَرْقٌ دَارِنْدَانِ كَمَا مَيْسُورٌ دَا فَعْلُ يُوْتَسُّرُ بُو يُوْتَسُّرُ فَعْلُ مَضَارِعِ مَجْهُولٍ
بُو دِيُونِ خَوَاسْتَنْدِ كَمَا فَعْلُ مَضَارِعِ مَجْهُولٍ رَا اَمِّ مَفْعُولٍ سَا زَنْدِرُ كَرْ دِ زَبُوسِ صَلَاشِ
كَ صَلَاشِ يُنْسَرُ بُو حَرْفِ مَضَارِعِ رَا حَذَفِ كَرْ دِ زَبُوسِ اَدِيمِ مَفْعُولِ وَرِ
اَوَّلِشِ دَا وَرِ زَنْدِ اَلْوَ مَيْسُورٌ شَدَّ بَابِ چَهَارُمِ شَالِ وَاَدِي قِيَاسِ بَرِّ عِلْمِ لَعَلِّ عِلْمًا
آمَدِه است چُونِ دَجَلِ يُوْجَلُ وَجَلًّا الْوَجَلُ تَرْسِدِنِ فَهَوِ الْوَجَلُ دَوَجَلِ
يُوْجَلُ وَجَلًّا فَذَالِ مَوْجُولُ كَمْ يُوْجَلُ كَمْ يُوْجَلُ لَا يُوْجَلُ لَا
يُوْجَلُ لَنْ يُوْجَلُ لَنْ يُوْجَلُ لِيُوْجَلُ لِيُوْجَلُ الْأَمْرُ مِنْهُ
اِيْجَلُ وَالْهَىٰ عِنْدَهُ لَا تُوْجَلُ لَا تُوْجَلُ الظَّرْفُ مِنْهُ مَوْجَلُ
وَالْأَلْفُ تَنْتَبِهُ مَيْجَلُ وَمَيْجَلَةٌ وَمَيْجَالٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوْجَلُ
وَمَوْجِلٌ دَا فَعْلُ الْفَصْلِ مِنْهُ اَوْجَلُ وَالْمَوْنُ تَعْلِيلُ الْجَمْعِ مِنْهُ اَوْجَلُ
دَوَجَلِ بَابِ نَحْمِ اَزْ مَثَالِ وَاَدِي قِيَاسِ رَحِبَتِ يَحْسِبُ حَسْبًا آمَدِه است چُونِ
دَرِيمِ دَرِمًا الْوَمِّ اَلْمِيدِنِ فَهَوِ اَرِمُ دَوْرِمُ يُوْرِمُ دَرِمًا فَذَالِ مَوْرُومُ

لَمْ يَرِمْ لَمْ يُورَمْ لَا يَرِمْ لَنْ يُورَمْ لِيَرِمْ لِيُورَمْ لَا مَرِمْ
 مِنْهُ رِمْ وَالْهَيْ عَنْهُ لَا تَرِمْ لَا تُورِمْ الظَرْفُ مِنْهُ مَوْرِمٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مَرِمْ
 وَمِيْرَمَةٌ وَمِيْرِمٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَارِمٌ وَمَوَارِيْمٌ وَفَعْلُ تَفْضِيلٍ مِنْهُ
 أَوْرِمٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ دُرْمِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَدَارِمٌ وَوَرِمٌ بَابُ شَمٍّ أَوْ مِثَالِ
 وَادِي قِيَاسٍ بِرِشْرَتٍ تَشْرُفُ شَرْفًا آتَمَةً اسْتِجَوْنِ وَسَمَّ يُوْسَمُ دُشْمًا
 الْوَسْمُ دَغْ نِهَادُنْ فَهَوَّوْ سَمِّمْ لَمْ يُوْسَمْ لَا يُوْسَمُ لَنْ يُوْسَمَ يُوْسَمُ يُوْسَمُ
 الْاَمْرُ مِنْهُ أُوْسَمٌ وَالْهَيْ عَنْهُ لَا تُوْسَمُ الظَرْفُ مِنْهُ مَوْسَمٌ
 وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَالِيْسِمٌ وَفَعْلُ تَفْضِيلٍ مِنْهُمَا أَدُسَمٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ مَوْسِيٌّ وَ
 الْجَمْعُ مِنْهُمَا آوَاْسِمٌ وَوَسَمَّ مَوْسِمٌ رَا از فعل مضارع مطلق بنا کردن حرف مضارع
 را حذف کردند بجای او سَمِمْ مفتوحه در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسر دادند زیرا
 که ظرف از مثال کسور است مطلقا اما التباس نیاید بوزن فَوْعَلٌ مثل جَوْرَبٌ عَنْهُ
 زیاده الواو واصله الیم و در آخرش تَوِیْنِ ممکن از بصلی علامه اسمیّه آوردند
 تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْسِمٌ شد بدانکه اجوف بر سه باب مشهور آمده
 است باب اول از اجوف وادی قیاس بِرِئَصَةٍ تَنْصُرُ تَنْصُرُ آتَمَةً است
 همچون قَالَ يَقُولُ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ وَقِيلَ يَقَالُ قَوْلًا فَذَلِكَ مَقُولٌ لَمْ يَقُلْ
 لَمْ يَقُلْ لَا يَقُولُ لَا يَقَالُ لَنْ يَقُولَ لَنْ يَقَالَ لِيَقُلْ لِيَقَالَ الْاَمْرُ مِنْهُ
 تَلٌّ وَالْهَيْ عَنْهُ لَا تَقُلْ لَا تَقُلْ وَالظَرْفُ مِنْهُ مَقَالٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مَقَبَلٌ

وَمَقُولُهُ وَمَقُولُهُ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَقَائِلٌ وَمَقَائِلٌ وَافْعَلِ التَّنْصِيلُ مِنْهُ
 أَقُولُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ قَوْلِي وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَقَائِلٌ وَقَوْلٌ قَالَ وَرَاصِلٌ قَوْلًا
 بود قَوْلًا اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند
 حرف اول و ثالث مفتوح بر فتح خود باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند
 تنوین مصدری را حذف کردند تا از قَوْلًا گشت قَوْلٌ شد قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلًا
 قَوْلْتُ قَوْلًا قَوْلُنْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 قَوْلْتُ قَوْلْنَا بعده در قول قَوْلًا قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 مفتوح آن واو به الف بدل کردند تا از قول قَوْلًا قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 قَوْلْنَا گشتند قَالَ قَالَا قَالُوا قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ
 قَوْلْنَا قَوْلْنِمُ قَوْلْتِ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 مفتوح آن واو به الف بدل کردند بعده التاء الساکنین شد میان الف و
 لام الف را حذف کردند تا از قَوْلُنْ القَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 بعده فتح قاف را بضمه بدل کردند تا دالالت کند بر حذفیت واو منقلبه تا از
 قَوْلُنْ قَوْلْتِ القَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 قَوْلْنَا شدند مجموع هذا قَالَ قَالَا قَالُوا قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ قَالَتْ
 قَوْلْتِ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 ماضی معلوم بود و انحراف کردند بسوی اصلش که اصلش قول بود یک حرف

از حروف استین مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش در آورند ما قبل آخر حرکت
ضممه دادند الخ یقول شد یقول یقولان یقولون نقول لان یقولن تقول
تقولان تقولون تقولين تقولان تقولن اقول نقول بعده واو تحرک
ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کردند بما قبل دادند بعده
التقار ساکنین شد میان داو لام در جمعی مونث آن و او حذف کردند
تا از یقول یقولان یقولون الی آخره گشتند یقول یقولان یقولون
تقول تقولان یقلن تقول تقولان تقولون تقولين تقولان یقلن
اقول نقول شد مقابل در اصل یقول بود یقول فعل مضارع معلوم بود
چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند رد کردند بسوی مطلق
که امثلش یقول بود حرف مضارعت را حذف کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
دادند سوم جالفت از بر لای علامت اسم فاعل در آورند الخ قاول شد بعده و او
محرک ما قبل مفتوح الف ساکنه را اعتبار نیست آن و او را به الف بدل کردند بعده
التقار ساکنین شد میان الفین الف ثانی را بهمزه کسور بدل کردند تا از قاول گشت
قائل شد قائل قائلان قائله قائلتان قائلات قول قول قوال قول
قوایل قوایل وقویل من قایل الی قایلاته حالات ششمه هر
بر صیغ قیاس میباشد قول جمع تکسر قائل است قائل اسم واحد کرد و او را زد
کردند بسوی امثلش که امثلش قاول بود حرف اول و ثالث رابع را حرکت

فتمه داوند الف و ح د ان را حذف کردند به عوض او در آخرش تائی متحرکه
 منونه از برلئے علامت جمع تکسیر در آوردند تا از قَادِلْ گشت قَوَلَتْ شَدْتُوَالْ نیز جمع
 تکسیر قَائِلْ ست قَائِلْ اسم واحد مذکر بود انحر در کردند بسوی اصلش که اصلش
 قَادِلْ بود حرف اول را حرکت ضمه دادند تا لث را مشد و ساختند حرکت فتحه
 داوند الف و ح د ان را حذف کردند الحَقْوَالْ شَدْتُوَالْ خود قیاس کنید قَوَلْ
 جمع تکسیر قَائِلَتْ ست قَائِلَتْ اسم واحده مونثه بود چون خواستند
 که اسم واحده مونثه را جمع تکسیر سازند در کردند بسوی اصل که اصلش قَادِلَتْ
 بود حرف اول را بر حالت خود باقی گذاشتند تائی که قَائِلْ حرکت نه بود
 آن را باو او مفتوحه بدل کردند سوم جا الف از برلئے علامت جمع تکسیر در
 آورند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند تا و تخوین
 را حذف کردند از جهت ضدیت و منع صرف تا از قَادِلَتْ گشت قَوَادِلْ شد
 بعده و او واقع شد بعد از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن را و او را بهمه کسره
 بدل کردند تا از قَوَادِلْ گشت قَوَائِلْ شَدْتُوَائِلْ و قَوَائِلَتْ هر دو مصغران قَائِلْ
 و قَائِلَتْ است قَائِلْ و قَائِلَتْ هر دو اسمی کبران بودند انحر در کردند بسوی
 اصلش که اصل ایشان قَادِلْ و قَادِلَتْ بودند حرف اول را حرکت ضمه دادند
 که قَائِلْ حرکت نبود آن را باو او مفتوحه بدل کردند سوم جایا از برلئے علامت
 تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یائی تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از

قَاوِلٌ وَقَادِلَةٌ گشتند قَوَّيْلٌ و قَوَّيْلَةٌ شدند بعده داوایا بهم آمدند نخستین
 حرف ایشان ساکن بود داو را بیا بدل کردند یا دریا او نام کردند تا از قَوَّيْلٌ
 و قَوَّيْلَةٌ گشتند قَوَّيْلٌ و قَوَّيْلَةٌ شدند قیل در اصل قَالَ بود قَالَ فعل
 معلوم بود الحز و کردند بسوی اصلش که اصلش قَوْلٌ بود حرف اول را حرکت ضمه
 دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از قَوْلٌ گشت قَوْلٌ شد قَوْلٌ قَوْلَا
 قَوْلُوا قَوْلَتْ قَوْلْنَا قَوْلَنْ قَوْلَتْ قَوْلْنَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 بر واو ثقیل بود آن را نقل کردند ما قبل دادند بعد از سلب حرکت باقیل
 بعد داو ساکن ما قبلش کمسور آن داو را بیا بدل کردند تا از قَوْلٌ قَوْلَا قَوْلُوا
 قَوْلَتْ قَوْلْنَا گشتند قَبِلٌ قَبِلَا قَبِلُوا قَبِلْتُمْ قَبِلْتُمْ قَبِلْتُمْ قَبِلْتُمْ قَبِلْتُمْ
 قَوْلْتُمْ قَوْلْنَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ قَوْلْتُمْ
 داو ثقیل بود آن را انداختند بعده التماس ساکنین شد میان داو لام و او را
 حذف کردند تا از قَوْلَنْ قَوْلَتْ قَوْلْنَا گشتند قَلَنْ قَلَتْ قَلْنَا قَلْتُمْ
 قَلْتُمْ قَلْنَا قَلَنْ قَلْتُمْ قَلْتُمْ قَلْتُمْ قَلْتُمْ قَلْتُمْ قَلْتُمْ قَلْتُمْ قَلْتُمْ
 مسارع معلوم بود الحز و کردند بسوی اصلش که اصلش يَقُولُ بود یعقول فعل
 حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت فتح دادند بعده داو تحوکن قبلش حرف صحیح ساکن حرکت دایره
 نقل کردند ما قبل دادند بعده داو ساکن ما قبلش مفتوح آن داو را بیا بدل کردند بعده التماس ساکنین شد میان

[illegible]

که اسی کبیران را اسی مصفران سازند رد کردند بسوی اصلش که اصل ایشان مقتول
 و مقتولان بودند جز اول را حرکت فیه دادند از مقتول و مقتولان شدند بوده
 داو ساکن با قبلش کمر آن را و را بیا بدل کردند تا از مقتول و مقتولان گشت مقتول
 و مقتولان شدند بعد داو و با هم آمدند نخستین جز ایشان کن بود داو را بیا بدل
 کردند تا از مقتول و مقتولان گشت مقتول و مقتولان شدند بود اجتماع ثلاث
 یا یات شدند چون اجتماع ثلاث یا یات در کلام عرب سطره پنداشته یا ی
 اول در ثانی او غام کردند ثلاث را حذف کردند تا از مقتول و مقتولان
 گشت مقتول و مقتولان شدند ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل
 در اصل بقول نقول اقول نقول بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه
 معلومه در اول ایشان در آوردند آخر ایشان را جزم کردند و علامه الحزبی در آخر
 مفردات صحیح اللام بغیر از واحد مؤنثه مخاطبه سقوط حرکت رفعی مفرد شدند
 بعد التقاء الساکنین بخدی میان ما و اولام داو را حذف کردند تا از نقول
 نقول اقول نقول گشتند ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل شدند
 ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول در اصل
 نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول بودند چون
 ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان در آوردند آخر
 ایشان را جزم کردند و علامه الحزبی در آخر تنذیه ما و در هر دو جمع

مذکر سالم و در واحد مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی مفرد شدند
 تا از یقولان یقولون یقولان یقولون یقولین یقولان گشتند
 این یقولان این یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 این یقولان یقولان در اصل یقولان یقولان بودند چون این شرطیه تشکیکیه
 جازمه معلومه در اول ایشان در آورده اند این یقولان یقولان یقولان شدند
 مجبومه هذا این یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 این یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 اقل این یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 یقولان یقولان اقل یقولان بودند چون این شرطیه تشکیکیه جازمه مجبومه
 اول ایشان در آورده اند بقوله التقاء الساکنین شد میان الف لام الف
 حذف کردند تا اریقولان یقولان اقل یقولان گشتند این یقولان یقولان
 اقل این یقولان شدند یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 این یقولان در اصل یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان یقولان
 بودند چون این شرطیه تشکیکیه جازمه مجبومه در اول ایشان در آورده اند آخر
 ایشان را جزم کردند و علامه الجزمی در آخر تنه او در هر دو جمع مذکر سالم
 و در واحد مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی مفرد شدند تا از
 یقولان یقولون یقولان یقولون یقولان یقولان یقولان یقولان

اِنْ يَقَالُوا اِنْ تَقَالَا لَنْ تَقَالُوْا اِنْ تَقَالِي اِنْ تَقَالَا شَدْنِدُ اِنْ يُقَلْنَ اِنْ
 تُقَلْنَ در اصل يُقَلْنَ تُقَلْنَ بودند چون اِنْ شرطیه تشکیکیه جازمه مجهول در
 اول ایشان در آوردند آخر ایشان را چیزی نگرداند اِنْ اِنْ يُقَلْنَ اِنْ تُقَلْنَ
 شدند مجموعه هَذَا اِنْ يُقَلْ اِنْ يُقَالَا اِنْ يُقَالُوْا اِنْ تُقَلْ اِنْ تَقَالَا اِنْ يُقَلْنَ
 اِنْ تُقَلْ اِنْ تَقَالَا اِنْ تَقَالُوْا اِنْ تَقَالِي اِنْ تَقَالَا اِنْ تُقَلْنَ اِنْ اِقْلُ
 اِنْ تُقَلْ نواصب فرق ندارند قُلْ در اصل تَقُولُ بود تَقُولُ فعل مضارع
 مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را امر حاضر
 سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی متحرک ماند
 حاجت بهمزه وصلی نماذج آخرش را وقت کردند و علامته الوقفی در آخر مفردات
 صحیح اللام بغیر از واحده مؤنثه مخاطبه سقوط حرکت رفعی مفرد شد بعد از
 التقاء الساکنین شد میان واو و لام و او را حذف کردند تا از تَقُولُ گشت
 قُلْ شد قَوْلَا قَوْلُوْا اقْوِلْ اقْوِلْ قَوْلًا در اصل تَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولَيْنِ تَقُولَانِ
 بودند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی متحرک ماند حاجت بهمزه
 وصلی نماذج آخر ایشان را وقت کردند و علامته الوقفی در آخر تنبیه باو در
 جمع مذکر سالم و در واحد مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی
 مفرد شدند تا از تَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولَيْنِ تَقُولَانِ گشتند قَوْلَا
 قَوْلُوْا اقْوِلْ اقْوِلْ شد قُلْ در اصل تُقَلْنَ بود تا که علامت استقبال بود

حرکت فتح دادند سوم جالف از برای علامت جمع تکسیر در آوردند **الْمَقَادِلُ**
 شذیذه داو واقع شد بعد از الف زائده و این بین ثقیل بود آن داو را
 بهمزه مکسوره بدل کردند تا از **مَقَادِلُ** گشت **مَقَائِلُ** شد **مُقَيِّلُ** تصغیر
مَقَالُ است **مَقَالُ** اسم واحد بکبر بود چون خواستند که اسم واحد بکبر را اسم
 واحد مصغر سازند رد کردند لیوی اصلش که اصلش **مَقُولُ** بود حرف اول حرکت
 ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند
مُقَيِّلُ شذیذه داو یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود داو را بیا
 بدل کردند یا در یا ادغام کردند تا از **مُقَيِّلُ** گشت **مُقَيِّلُ** شد **مَقَالُ** **مَقَالُ**
مَقَائِلُ **مُقَيِّلُ** **مَقُولُ** نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارع را حذف
 کردند **الْمَقَالُ** فرق ندارند مجرعه **مَقُولُ** **مَقُولَانِ** **مَقَائِلُ** **مُقَيِّلُ**
مَقُولُهُ **مَقُولَتَانِ** **مَقَائِلُ** **مُقَيِّلَتُ** **مَقُولُ** **مَقُولَانِ** **مَقَائِلُ**
مُقَيِّلُ اعلال جمع تکثیر تصغیر آلت کبری قدری فرق دارند که **مَقَائِلُ** جمع
 تکثیر **مَقُولُ** است **مَقُولُ** اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر
 سازند سوره تیم را بفتح بدل کردند ثانی ساکن را نیز حرکت فتح دادند سوم جالف از
 برای علامت جمع تکسیر را آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن حرکت
 کسره دادند تنوین اخذ کردند تا از **مَقُولُ** گشت **مَقُولُ** فصار هذ **النَّقْشُ**
 لایعرب **مَقُولُ** پس الف ساکن ماقبلش مکسوره **مَقَائِلُ** شد بعد داو واقع

بَيَعُوا بَيْعَتًا لَيْسَتْ بِبَاعٍ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتٌ بَاعَتًا شَدْنَدُ دُورَ بَيْعَيْنِ
 بَيْعَتٌ بَيْعَتًا بَيْعَتُهُمْ بَيْعَتٌ بَيْعَتًا بَيْعَتُهُنَّ بَيْعَتٌ بَيْعَتًا يَتَحَرَّكُ مَقْبَلُشْ مَفْتُوح
 آن ثواب الف بدل کردند بوجه اتقاء الساکنین شد میان الف و عین الف را حذف
 کردند تا از عین بَیْعَتِ الِگشتند بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ
 تا دلالت کند بر حذفیت یا تا از بَعَثَ آگشتند بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ
 بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ
 بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ بَعَثَ
 معلوم بود از ذکر دزدن سبوی صلش که صلش بویع بود یک حرف از حروف آنین مفوم
 با سکون فاکلمه در اولش در آوردند از بَیْعُ شد بعد یا متحرک ماقبلش حرف میج
 ساکن حرکت یار انقل کرده بما قبل ناند بوجه اتقاء الساکنین شد میان
 یا و عین در جمعی مؤنث یا را حذف کردند تا از بَیْعُ گشت بَیْعُ شَدْنَدُ دُورَ بَيْعَيْنِ
 بَيْعُونَ بَيْعَتٌ بَيْعَتَيْنِ بَيْعَتَيْنِ بَيْعَتَيْنِ بَيْعَتَيْنِ بَيْعَتَيْنِ بَيْعَتَيْنِ بَيْعَتَيْنِ بَيْعَتَيْنِ
 در اصل بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا بَیْعًا
 مجهول را اسم مفعول سازند و کردند سبوی صلش که صلش بَیْعُ بود حرف مضارع
 را حذف کردند به عوض او میم مفتوحه در اولش در آوردند از بَیْعَتُ شَدْنَدُ دُورَ بَيْعَيْنِ
 ماقبلش حرف میج ساکن حرکت یار انقل کردند بما قبل ناند بوجه اتقاء الساکنین
 شد میان واو و یا را حذف کردند تا از بَیْعَتُ شَدْنَدُ دُورَ بَيْعَيْنِ گشت بَیْعَتُ شَدْنَدُ دُورَ بَيْعَيْنِ

شدند یخات در اصل خات بود خات فعل ماضی معلوم الم رد کردند بسوی صلش که
 اصلش خوف بود یک حرف از حروف اتین مفتوحه با سکون فاکمه در او صلش
 در آوردند تا قبل آخر حرکت نخه دادند در آخرش عرابی فی در آوردند تا از خوف گشت
 یخوت شد بعده و این متحرک قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بمقابل
 دادند بعده و او ساکن ما قبلش مفتوح آن و او را به الف بدل کردند تا از یخوت
 گشت یخات شد باقی این باب تیاس ست فرق ندارند با آنکه فعل ناقص بر
 شش باب شهر آمده است باب اول از ناقص وادی تیاس بر نص و نصو
 نصو آمده است همچون دعای دعاء و دعوة فحوا دع و دعی یدعی
 دعاء و دعوة فذاک مدعوتکم یدعکم یدع لایدع و دعای لکن یدع
 لکن یدعی لیدع لیدع الامر منه ادع و النهی عنه لا تدع لا
 تدع و الظرف منه مدعی و الاله منه مدعی و مملحات و
 مدعاء و الجمع منهما مذایع و مداعی و فعل التفضیل منه ادعی و الموش
 منه دعی و الجمع منهما اذعی و دعی دعاء در اصل دعاء و بود و واقع شد
 بعد از الف زائده و این چنین نقل بود آن و او را بهز مفتوحه بدل کردند تا از دعاء
 گشت دعاء شد دعاء در اصل دعاء بود دعاء اسم مصدر بود چون خوانند که اسم مصدر
 را فعل ماضی معلوم سازند و کردند بسوی صلش که صلش دعاء بود ضم دال الفتح بدل
 کردند الف تنوین مصری را حذف کردند تا از دعاء داشت دعوا شد بعده و او متحرک قبلش

مفتوح آن و او را با الف بدل کردند تا از دَعْوَا گشت دَعَا شد دَعْوَا بر حال فتح داشت
 دَعْوَا در اصل دَعْوَا بود و او متحرک اقبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند بعد
 التقاء الساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تا از دَعْوَا گشت دَعْوَا
 شد دَعْوَا در اصل دَعْوَا بود و او متحرک با قبلش مفتوح آن و او را با الف بدل کردند
 بعد التقاء الساکنین شد میان الف و تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از دَعْوَا
 گشت دَعْوَا شد دَعْوَا در اصل دَعْوَا بود و او متحرک با قبلش مفتوح آن و او را با الف
 بدل کردند بعد التقاء الساکنین شد میان الف و تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از
 دَعْوَا گشت دَعْوَا شد باقی بر حال خود است مجزوه صنع این است دَعَا دَعْوَا دَعْوَا
 دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا
 یَدْعُو در اصل دَعَا بود دَعَا فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل
 مضارع معلوم سازند در کردند بسوی فعلش که فعلش دَعْوَا بود یک حرف از حرف اِ تین
 مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش در آوردند قبل آخر حرکت فیمه دادند در آخرش اعراب
 فعلی در آوردند تا از دَعْوَا گشت یَدْعُو شد بعد در یَدْعُو تین دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا
 تین بود آن را انداختند تا از یَدْعُو تین دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا دَعْوَا
 شدند یَدْعُو تین دَعْوَا بر حال خود است یَدْعُو تین دَعْوَا در اصل یَدْعُو تین
 تین دَعْوَا بودند ضمیر بود و تین بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد میان
 و او را اولی را حذف کردند تا از یَدْعُو تین دَعْوَا گشت یَدْعُو تین دَعْوَا

شدند ند عین در اصل تَدْعُوْن بود کسره بر واو ثقیل بود آن را انداختند نقل کردند
 بماقبل از ند بعد از سلب حرکت یا قبل بعد از تقاء الساکنین شد میان واو یا واو را حذف
 کردند تا از تَدْعُوْن گشت تَدْعِین شد مجزوه هاست یَدْعُوْن یَدْعُوْن یَدْعُوْن
 تَدْعُوْن تَدْعُوْن یَدْعُوْن تَدْعُوْن تَدْعُوْن تَدْعُوْن تَدْعُوْن تَدْعُوْن تَدْعُوْن
 تَدْعُوْن تَدْعُوْن تَدْعُوْن دایع در اصل یَدْعُوْن بود یَدْعُوْن فعل مضارع معلوم
 بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند در کردند بسوی صلش که صلش
 یَدْعُوْن بود حرف مضارع را حذف کردند واو را دَعُوْ شد بعده واو متحرک باقیش که
 آن واو را بیابا بدل کردند تا از دَعُوْ گشت دَعِیْ شد بعده ضممه بر یا ثقیل بود آن را
 انداختند بعده التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و تنوین بماقبل
 دادند تا از دَعِیْ گشت دَیْع شد دَیْعِین دَیْعِین هر دو تشبیه دایع است
 دَیْعِ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تشبیه سازند در کردند بسوی صلش
 که صلش دَیْعِ بود در آخرش الف برای علامت تشبیه در حالت رفع الدَیْعِین شد در
 حالت رفع و یا دَیْعِین شد در حالتی نصب هر دَعُوْن دَیْعِین در اصل دَیْعِین
 دَیْعِین بودند حرکت یا نقل کردند بماقبل دادند بعده از سلب حرکت یا قبل بعده از سلب
 الساکنین شد میان واو و یا و یا میان یائین یا یی اولی را حذف کردند تا از دَیْعِین
 دَیْعِین گشت دَعُوْن دَیْعِین شدند دَیْعِیَّة در اصل دایع بود دایع اسم واحد
 مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را اسم واحد مؤنثه سازند در کردند بسوی صلش که

اصلش دایمی بود در آخرش تائی متحرکه نمونه از برای علامت تائینش آوردند از دایمیته
 شد دایمیتان در اینست هر دو مثلیه دایمیته است از دایمیتان شد در حالت رفع
 دایمیتان شد در حالتی نصب جردایمیته جمع مونت سالم دایمیته است دایمیته
 اسم واحد مونت بود چون خواستند از دایمیتا که شد بعد در حزن از یک جنس هم آمدند اولی را
 خاف کردند از دایمیتا که گشت دایمیتا شد دعا که جمع تکسیر ذراع است ذراع اسم واحد
 مذکر بود چون گشت که اسم واحد ذراع جمع تکسیر باز زد کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود
 حزن دل و ثالث ذراع را حرکت فتحه دادند الف حدان اخذ کردند به عوض در آخرش تائی
 متحرکه نمونه از برای علامت جمع تکسیر در آوردند تا از دایمی گشت دایمیته شد بعد یا
 متحرکه قبلش مفتوح آن یا با الف بدل کردند تا از دایمیته گشت دعا که شد بعد فتحه
 دل را بضم بدل کردند تا التباس مع با مفرد دنیا به چون صلوة و ذکاوة و دعاة از دعاة
 گشت دعاة شد دعاة نیز جمع تکسیر ذراع است ذراع اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم
 واحد مذکر را جمع تکسیر باز زد کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود حزن دل را حرکت ضم
 دادند ثانی است زد و ساختند حرکت فتحه ادو الف حدان اخذ کردند چهارم با الف از
 برای علامت جمع تکسیر در آوردند در آخرش تنوین ممکن آوردند تا از دایمی گشت دعا که شد بعد
 یا واقع شد بعد ز سق را بحد و این چنین ثقیل بود آن یا بهمه مضمومه بدل کردند تا از دعاة
 گشت دعاة شد دعاة نیز جمع تکسیر ذراع است ذراع اسم واحد مذکر بود که اصلش دایمی بود و
 اول را حرکت ضمه از ثانی است زد و ساختند حرکت فتحه دادند ثانی حدان اخذ کردند تا از

دَاعِی کُوعِی شد بجه ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بجه التقاء الساکنین شد میا یا و
 تنوین یا را حذفت که یزد و تنوین را بما قبل دادند تا از دَاعِی گشت دُوعِی شد و ذایع جمع تکمیل
 دَاعِیّه است دَاعِیّه اسم واحد مونثه بود چون خواستند که اسم واحد مونثه را جمع تکمیل
 کردند بسوی اصلش که اصلش دَاعِیّه بود حرکت اول بر حالت خود باقی گذاشتند ثانی که
 قابل حرکت نبود آن را با و مفتوحه بدل کردند الخ دَاعِی شد بجه ضمه بر یا ثقیل بود آن
 را انداختند پس به عوض حرکت او تنوین در آوردند و بن تنوین عوض ست و تنوین
 عوض در غیر مصرت جائز ست بجه التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذفت
 که یزد و تنوین را بما قبل دادند تا از دَاعِی گشت دُوعِی شد دَاعِی شد دُوعِی شد دُوعِی
 مصخران ذایع دَاعِیّه است ذایع دَاعِیّه هر دو اسمی مکملان بودند الخ ذکر کردند بسوی
 اصلش که اصلش دَاعِی دَاعِیّه بود حرکت اول را حرکت ضمه دادند ثانی که قابل حرکت بود
 آن را با و مفتوحه بدل کردند الخ دُوعِی شد بجه ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بجه
 التقاء الساکنین شد میان تنوین یا را حذفت کردند
 تا از دُوعِی گشت دُوعِی شد مجموعه صیغ این ست ذایع دَاعِیان دَاعُونَ
 دَاعِیّه دَاعِیّان دَاعِیّاء دَاعِیّاء دُوعِی دُوعِی دُوعِی دُوعِی دُوعِی دُوعِی در اصل
 دَعا بود دَعا فعل ماضی معلوم بود چون خواستند الخ که اصلش دُوعِی بود حرکت اول حرکت ضمه
 دادند اما قبل آخر حرکت کسره دادند تا از دُوعِی گشت دُوعِی شد بجه ضمه بر یا ثقیل بود آن
 را با و با بدل کردند تا از دُوعِی گشت دُوعِی شد دُوعِی دُوعِی دُوعِی دُوعِی دُوعِی دُوعِی

رُعَيْنَ رُعَيْتَ رُعَيْتُمَا رُعَيْتُمْ رُعَيْتِ رُعَيْتُمَا رُعَيْنِ رُعَيْتِ رُعَيْنَا
 بعده رُعُوا در اصل رُعِيُو بود - ضمه بر یا ثقیل بود آن را نقل کردند بما
 قبل دادند بعد از سلب حرکت با قبل بعده التقاء الساکنین شد میان واو و یا یا را
 حذف کردند تا از رُعِيُو گشت رُعُوا شد یُدْعٰی در اصل یُدْعُو بُدْ یُدْعُو فاعل مضارع
 معلوم بود الخ یُدْعُو شد یُدْعُو یُدْعُو ان یُدْعُو نَ تَدْعُو نَ تَدْعُو ان یُدْعُو نَ
 تَدْعُو نَ تَدْعُو ان تَدْعُو نَ تَدْعُو نَ تَدْعُو نَ تَدْعُو نَ تَدْعُو نَ تَدْعُو نَ
 در یُدْعُو تَدْعُو اذْعُو نَ تَدْعُو نَ و او چهارم جا واقع شد ماقبل او ضمه نبود آن را بیا بدل
 کردند بعده یا متحرک ماقبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند تا از یُدْعُو الخ یُدْعٰی تَدْعٰی
 اُدْعٰی تَدْعٰی شدند و در یُدْعُو ان تَدْعُو ان و او چهارم جا واقع شد ماقبل ضمه نبود آن
 را بیا بدل کردند تا از یُدْعُو ان الخ یُدْعٰی ان تَدْعٰی ان شدند و در یُدْعُو نَ تَدْعُو نَ
 و او چهارم جا واقع شد ماقبل او ضمه نبود آن را بیا بدل کردند تا از یُدْعُو نَ الخ یُدْعٰی یُدْعُو نَ
 تَدْعٰی یُدْعُو نَ شدند بعده یا متحرک ماقبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند بعده التقاء
 الساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تا از الخ یُدْعُو نَ تَدْعُو نَ شدند
 و در یُدْعُو نَ تَدْعُو نَ و او چهارم جا واقع شد ماقبل او ضمه نبود آن را بیا بدل کردند تا
 از یُدْعُو نَ الخ یُدْعٰی یُدْعٰی تَدْعٰی یُدْعٰی شدند و تَدْعٰی یُدْعٰی و او چهارم جا واقع شد ما
 قبل او ضمه نبود آن را بیا بدل کردند تا از تَدْعٰی یُدْعٰی گشت تَدْعٰی یُدْعٰی شد بعده یا متحرک
 ماقبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند پس التقاء الساکنین شد میان الف و یا الف را

حزن کردند تا از مُدّ عین گشت تدّ عین شد مجموعہ ہذا مدّ علی تدّ عیان مدّ عون
 تدّ علی تدّ عیان مدّ علی تدّ عیان تدّ عون تدّ عین تدّ عیان
 تدّ عین ادّ علی تدّ علی مدّ عون در اصل مدّ علی بود مدّ علی فعل مضارع مجهول بود
 الہ کہ اہلش مدّ عون بود حرف مضارعت را حزن کردند بجای او سیم مفتوحہ با سکون ناکمہ
 در ادش آوردند الخ مدّ عون و شد مجعہ دو حرف از یک جنس ہم آمدند اول ساکن ثانی
 متحرک اول در ثانی ادغام کردند تا از مدّ عون و گشت مدّ عون شد مدّ عون
 مدّ عون مدّ عون مدّ عون مدّ عون مدّ عون مان مدّ عون ات مدّ علی
 مدّ یعی و مدّ یعیۃ من مدّ عون لی مدّ عون ات حالات ثلاثہ اعراب
 قیاس است مک اعی جمع تکمیر مدّ عون و مدّ عونۃ است مدّ عون و مدّ عونۃ
 ہر دو اسمی و حدان بودند الخ رد کردند بر وی اصل کہ اہل ایشان مدّ عون و مدّ عونۃ
 بودند حرف اول بر حالت خود بانی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند الخ
 مدّ اعی و شد مجعہ واو ساکن ما قبلش کسر الخ مدّ اعی یو شد مجعہ واو یا ہم
 آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را بیا بدل کردند یا دریا ادغام کردند
 تا از مدّ اعی و گشت مدّ اعی شد مدّ یعی و مدّ یعیۃ ہر دو مصدران مدّ عون
 و مدّ عونۃ است الہ کہ اہل ایشان مدّ عون و مدّ عونۃ است حرف اول را
 حرکت ضمہ دادند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند آہ مدّ یعی و و مدّ یعیۃ شدند
 مجعہ واو ساکن ما قبلش کسر آن واو را بیا بدل کردند تا از مدّ یعی و و مدّ یعیۃ

گشتند مَدَّ یَعْبُوْ و مَدَّ یَعْبُوْ گشتند بوجه و آو و یا هم آید از مَدَّ یَعْبُوْ و مَدَّ یَعْبُوْ
شدند اِنْ یَدْعُ اِنْ یَدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ در اصل مَدَّ یَعْبُوْ و مَدَّ یَعْبُوْ
چون اِنْ شرطیه تشکیک جازمه معلوم در اول ایشان در آوردند آخر ایشان اجزم
که نذر علامت الحزنی در آخر مضرات مثل التمام بغیر از ستوط حرف علت شد تا از
یَدْعُوْ تَدْعُوْ اُدْعُوْ تَدْعُوْ گشتند اِنْ یَدْعُ اِنْ یَدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ
شدند تشبیه با غیره فرق ندارد مجموعه اِنْ اِنْ یَدْعُوْ اِنْ یَدْعُوْ
اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُوْ اِنْ یَدْعُوْ اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدْعُوْ اِنْ تَدْعُوْ
اِنْ تَدْعُوْ اِنْ تَدْعُوْ اِنْ تَدْعُوْ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ
ست مجموعه اِنْ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ
اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ
تَدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ
میکند زیرا که الف قابل اعراب نیست اُدْعُ در اصل تَدْعُوْ بود و تَدْعُوْ فعل مضارع
مخاطب معلوم بود از پس هزه صلی منصومه در اولش در آوردند آخرش اِدْف کمر دند
علامه الوقفی در آخر مضرات مثل التمام بغیر از واحده مؤنثه مخاطبه قوط حرف علت
شدند از تَدْعُوْ گشت اُدْعُ شد دیگر تشبیه و جمع و غیره قیاس است مجموعه آن که
اُدْعُ اُدْعُوْ اُدْعُوْ اُدْعُوْ اُدْعُوْ اُدْعُوْ اُدْعُوْ اُدْعُوْ اُدْعُوْ اُدْعُوْ
نون تاکید ثقلیه با متصل شد و آو مخدوفه را پس عود نمود بینی بر فتحه شد و نون تاکید

قتله را نیز حرکت نهد دادند تا از آن گشت اُرْعَوْتُ شد دیگر قیاس است اُرْعَوْتُ
اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ
اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ اُرْعَوْتُ
را حذف کردند بجای او هم مفتوحه ده اولش ده آوردند اُرْعَوْتُ شد بعد و اوداق
شد بوضع چهارم ما قبل اضممه بود آن داور را بیابا بدل کردند تا از مدعو گشت
مدعی شد بعد ضممه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد
میان یا تنوین یا راحه حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مدعی گشت مدعی
شد مدعیان مدعیتین هر دو متثنيه مدعی ست مدعی اسم واحد بود الم رد کردند
بسوی صلش که صلش مدعی بود در آخرش الف از برای علامت تمثینه رحالت
بمع آه مدایع جمع تکسیر مدعی است مدعی اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد
راجع تکسیر سازند که بسوی صلش که صلش مدعی بود حرف لمل بر حالت خود
باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت نهد دادند سوم جالف از برای علامت جمع
تکسیر در آورده حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند تنوین
راحه حذف کردند از جهت منع صرف تا از مدعی گشت مدعی شد بعد حرکت یا
را انداختند پس به عوض حرکت یا تنوین در آورده و این تنوین عوض است و
تنوین عوض در غیر مصروف جائز است بعد التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین
یا راحه حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مدعی گشت مدعی شد مدنی

تصغیر مذعی است مذعی اسم واحد مکبر بود چون خواستند که اسم واحد کبر را اسم
واحد مصغر سازند و گردند بسوی اصلش که اصلش مذعی بود حرب اول را حرکت
ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جایا از برای علامت تصغیر در
آوردند حرب که مابعد از یائی تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از مذعی گشت
مذعی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعده التقاء الساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل او اندتا از مذعی گشت مذعی
شد مذعی مدعیان مدعی مدعی رانیز از فعل مضارع مطلق بنا
کردند حرب مضارعت را حذف کردند بجای او هم کسوره درآوردند و دادند ما
قبل آخر را حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت لمینه قرار دهند
تا از فعل مضارع مطلق گشت مذعی شد بعده واو واقع شد بموضع چهارم
ما قبل او ضمه نبود آن را وادریا بدل کردند تا از مذعی گشت مذعی شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعده التقاء الساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل او اندتا از مذعی گشت مذعی
شد قیاس بر وزن ست تکرار بکار نیست مجموعه هذا مذعی مدعیان مدعی
مدعی رانیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرب مضارعت را حذف
کردند بجای او هم کسوره درآوردند ثالث و رابع را حرکت فتحه دادند در
آخرش آئی متحرکه نمونه از برای علامت آلت وسطی درآوردند تا از فعل مضارع مطلق

[illegible]

ما قبلش کسور آن الف را بیا بدل کردند تا از هذه النقش گشت مکمل عینو شد
بعده داد و یا بهم آمدند نخستین حرف ایشان ساکن الخ مد اعنی شده مد لعی علی هذه
القیاس است مد عاء مد عاء ان مکمل اعنی مد لعی ادعی از فعل مضارع
معلوم بنا کردند حرف مضارعت را غنث کردند بجای او همزه مفتوحه تفضیلیه در
آوردند الخ ادعو شد بعده داد چهارم جا واقع شد ما قبل او ضمه نبود آن را بیا بدل کردند
تا از ادعو گشت ادعی شد بعده یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را با الف بدل
کردند تا از ادعی گشت ادعی شد ادعیان ادعین هر دو تنبیه ادعی است
ادعی اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تنبیه سازند رد کردند بسوی
هلش که هلش ادعو بود در آخرش الف از برای علامت تنبیه در حالت رفع^۱
تا از ادعو گشت ادعوان ادعون شد بعده داد چهارم جا واقع شد ما قبل او ضمه
نبود آن را بیا بدل کردند تا از ادعوان ادعون گشتند ادعیان ادعین
شدند ادعون ادعین هر دو جمعی مذکور اسم ادعی است الخ اذاع جمع تکمیر
اذعی است ادعی اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکمیر سازند
رد کردند بسوی هلش که هلش ادعو بود حرف اولی بر حالت خود باتی گذاشتند ثانی
ساکن را حرکت فتح دادند آه اذاعو شد بعده داد متحرک ما قبلش کسور آن یاء ابیا بل
کردند تا از ادعو گشت ادعی شد بعده حرکت یاء انداختند پس بعضی حرکت
یا تمیز نهادند این تمیز بعضی است الخ اذاع شد أربع تصغیر ادعی است

اَدْعَى اسم واحد مکرر بود الخ مجرور به اَدْعَى اَدْعِيَانِ اَدْعَوْنَ اَدْعِ اَدْعِ اَدْعِ
 در اصل اَدْعَى بود اَدْعَى اسم واحد مذکر بدو چون خواستند که اسم واحد مذکر را کم واحد
 مؤنث سازند و کردند بر روی هِلَش که هِلَش اَدْعَوْ بود همزه را حذف کردند تا بی ساکن
 را حرکت ضمه دادند با سکون عین کلمه ضمه و او را بغتہ بدل کردند در آخرش الف مقصوره
 از برای علامت اسم تفضیل بونث سازد و دند تا اَز اَدْعَوْ گشت دُعَوِی شد بوجه و او را بیا بدل
 کردند تا اَز دُعَوِی گشت دُعِی شد دُعِیَانِ دُعِیَانِ هر دو تنه دُعِی است دُعِی اسم
 واحد مؤنث بود و الخ در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع و یا در حالتی نصب جبر و
 نون مکسره عوض از حرکت رفعی مفروقه در آخرش در آوردند بوجه انتقاد الساکنین شد باین
 الفین در حالت رفع و میان الف و یا در حالتی نصب جبر الف ابیائی مقصوره بدل کردند تا اَز دُعِی
 گشت دُعِیَانِ شد در حالت رفع و یا حَقِیْقَتِیْنِ شد در حالتی نصب جبر بوجه یا متحرک
 ما قبلش حرف صمیم ساکن حرکت یا و را بما قبل انداد یا در یا ادغام کردند تا اَز دُعِیَانِ
 دُعِیَانِ گشتند دُعِیَانِ دُعِیَانِ شدند دُعِیَانِ جمع بونث سالم دُعِی است الخ
 بوجه انتقاد الساکنین شد میان الفین الف اولی را بیائی مقصوره بدل کردند تا اَز دُعِی
 گشت دُعِیَانِ شد بوجه یا متحرک قبلش حرف صمیم ساکن الخ دُعِیَانِ شد دُعِی جمع
 تکمیل دُعِی است دُعِی اسم واحد مؤنث بدو چون خواستند که اسم واحد مؤنثه را جمع
 تکمیل سازند حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتن ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند فتوحه یا
 را بضمه بدل کردند الف مقصوره را حذف کردند تا اَز دُعِی گشت دُعِی شد بوجه یا متحرک

با قبلش مفتوح آن یا را به الف بدل کردند تا از دعای گشت دعای شد دعایی در اصل
 بود دعوی اسم خاصه مکبره بود چون الم و دعوی شد مجرده هذا دعوی دُعِیَانِ دُعِیَاةٌ و دعوی
 دُعِیَّاتٌ باب هم از ناقص یائی تلباس بر ضرب تَفْرِیْب آمده است چون می یوز می
 رُمِیَا الرمی تیر انداختن فهو رام و در می یوز می رُمِیَا نذا لِعَرَمِی لَمْ یُزِم لَمْ یُزِم
 لَا یُزِمِ لَا یُزِمِ کُنْ یُزِمِ کُنْ یُزِمِ لَیُزِمِ لَیُزِمِ لَا مَرَمْنَه اَرَم و النعی
 عنه لَا تَزِم لَا تَزِم انظر منه مَرَمِی وَا لاله منه مَرَمِی و مَرَمَاةٌ
 و مَرَمَاءٌ و الجمع منهما اَرَام و مَرَمِی و انفل تفصیل منه اَرَمِی و المونث منه
 تَرَمِی و الجمع منهما اَرَام و مَرَمِی عَرَمِی را از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف
 مضارعت را حذف کردند بجای اومیم مفتوحه در آوردند با قبل آخر افتحه دادند زیرا
 که گفته شد بیت

یُفْعِلُ مَفْعِلٌ است الا از ناقص اے کمال

غیر از یُفْعِلُ مَفْعِلٌ است الا که باشد

از مثال و در آخرش تنوین ممکن در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مَرَمِی شد
 ضممه بر یا ثقیل بود انداختند جده التقاء الساکنین شد میانند یا و تنوین یا را حذف
 کردند و تنوین را بما قبل دادند مَرَمِی شد باب هم ناقص یائی قیاس بَعِیْمَ یَعِیْمُ بَعِیْمًا
 چون مَرَمِی یُزِمِ مَرَمِیَا الرمی خوشنود شدن فهو راض و مَرَمِی یُزِمِی مَرَمِیَا
 نذا لِعَرَمِی لَمْ یُزِمِ لَمْ یُزِمِ لَا یُزِمِ لَا یُزِمِ کُنْ یُزِمِ کُنْ یُزِمِ لَیُزِمِ لَیُزِمِ لَا مَرَمْنَه اَرَم و النعی

لِيَرْضَ لِيَرْضَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْضَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَرْضَ لَا تَرْضَ الْإِظْنَ مِنْهُ مَرِي
 وَالْأَلْفَ مِنْهُ مَرِي دَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا
 أَرْضَ الْإِظْنَ مِنْهُ مَرِي وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا
 تَعْلِمُ هَلْ آتَمَهُ اسْتِ جَوْنِ خَشِي خَشِي خَشِي الْفَتَى تَرِي لِي نَهْوَا شِ وَخَشِي خَشِي خَشِي
 فَاذَلِكَ خَشِي لَمْ يَخْشَ لَمْ يَخْشَ لَا يَخْشَى لَا يَخْشَى لَنْ يَخْشَى لَنْ يَخْشَى يَخْشَى خَشِي الْفَتَى
 إِخْشَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَخْشَ لَا تَخْشَ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَخْشَى وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَخْشَى
 وَخَشَاةٌ وَخَشَاةٌ وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا
 مِنْهُ خَشِي وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا
 آتَمَهُ سَتِ جَوْنِ مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي
 نَهْوَا مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي مَرِي
 مَرِي مَرِي لَنْ يَزِي مَرِي لَنْ يَزِي لِيَرْضَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْضَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَرْضَ
 لَا تَرْضَ الْإِظْنَ مِنْهُ مَرِي وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَرِي دَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا
 مِنْهُ مَرِي دَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا
 مِنْهُ أَرْضَ وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا
 اسْتِ جَوْنِ رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو رُخُو
 لَا يَرْخُو لَنْ يَرْخُو لِيَرْضَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْضَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَرْضَ وَالظَّرْفُ مِنْهُ
 مَرِي وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا وَدَرِ مَرِ عَا

آرایخ و نغی۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طالبان باتمکین و علماء اسخین را معلوم باد اگرچہ مرتبہ بندہ نہ اینست کہ
 در خصوص صحت کلام کتاب یا غلطی آن اشارہ کند ولیکن بمقتار بحسن اخلاق بزرگان
 کہ چشم از عوالب زیر دستان بپوشند و در افتائی جرائم کترین نکوشند در حضور میگویم
 کہ کتاب صرف میر تقی ازین در اکثر اعلاہا و صیغہا بسیار غلطی داشت و نسخہ فاضل
 مرحوم ملا دلی محمد اخذ صاحب اگرچہ صحیح بود مگر بہ سبب طوالت منقض بہ ملالت گردید و
 بآن نسخہ صرت میرزایاب ہم بود لہذا بحکم ضرورت این خادم علماء احمد عبدالرزاق
 باقلت بصاعت خود در وقت کوتاہ تصحیح نمودم از اخلاق محمودہ بزرگان چنین توقع دارم
 کہ اگر خطا و یا نقصان بہ بیند آن را اصلاح نموده و این مفتقر را بدعائی خیر مرحمت
 فرمایند زیر کہ انسان از سو و خطا خالی نیست۔ ۱۳۳۱ھ

اللهم اغفر لکاتبه و صحبه و مؤلفه و قاریه و الجویم و جمیع المومنین و
 المومنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء و المنعم و الاموات و صلی الله
 تعالی علی خیر خلقه محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین۔ علی عبدالرزاق حرم
 یطلب من

الْمَلِکَةُ الْحَقِّقَةُ نَسْلِحُ

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

فون ۶۶۰۴۹۳